



فتنه باب

(جلد چهارم)

مقاله سوم

متن: تألیف اعتضاد السلطنه

توضیحات و مقالات به قلم :
عبدالحسین نوائی

چاپ 1377

قد تبین الرشد من الغی

قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندانسان راسپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود تا چاپ جدیدی از کتاب «فتنه باب» بدین صورت که تقدیم اهل نظر گشته است، تقدیم دارم. در این چاپ جدید آرایش و ویرایشی هم صورت گرفته و آن اینکه دو مطلب مهم بر آن افزوده شده: یکی نامه سید علی محمد باب به میرزا سید ابوالقاسم زنجانی از علمای بزرگ عصر ناصری و مظفری و جوابی که آن دانشمند بدین نامه داده که صرف نظرات نکات ادبی و کلامی و فقهی اساساً میزان تفکرو نظرات علمای آن روزگار و به هر صورت جو علمی و زمینه فکری مردم ایران در آن روزگار در حیات سید باب و امام مطلب دوم آوردن تمام کتاب تنبیه النائمین یا کتاب عمه است که از بگوبگوها و اختلافات داخلی بایبان و بهاییان بخصوص در سطوح برجسته آن یعنی عبدالبهائیان پسر میرزا حسینعلی بهاء الله و عزیزه خانم خواهر میرزا حسینعلی و عمه عبدالبهائیان حکایت می کند. امیدوارم بتوانم در چاپهای بعدی داشتههای دیگری را که به تفاریق در طول چهل سال فراهم آورده ام، تقدیم اهل فضل و اصحاب نظر کنم بمنه و کرمه.

تهران 14 اردیبهشت 1376

عبدالحسین نوائی

سپاس خداوند جل عزه را که چراغ توفیق الدین عندالله الاسلام را فراراه خلاق داشت تاراه را از چاه بشناسند و به تصریح و من یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه مردمان را از اطاعت فریبکاران و مطاعت جبت و طاغوت بر حذر داشت و درود بی پایان نبی اکرم و رسول مکرم، آنکه از حضرت حق به خطاب رسول الله و خاتم النبیین سرفراز آمد و خلقت و ظهورش به موجب نص قرآن مجید، برای اتمام مکارم اخلاق و اکمال دین بود و سلام بر عترت طیبه وی، علی الخصوص بردوا زده امام به حق که خورشید آسمان ولایتند و ماه سپهر امامت، سفینه نجاتند و مصباح هدایت ایشان دوازدهمین یعنی قائم آل محمد را مشیت الهی در پرده اختفا داشته تا روزی که حکمت ازلی اقتضای ظهور آن حضرت نماید.

اما بعد کتاب حاضر، فصلی است از کتاب المتنبئین اعتضاد السلطنه در باب زندگانی سید علی محمد باب و فتنه ای که او و همراهانش در طی چند سال در ایران به پا کرده بودند. کتاب اصلی چنانکه از اسمش پیدا است، شرح زندگانی کسانی است که ادعای نبوت کرده اند چون مانی مزدک و به آفرید و دیگران، تا آخرین آنان (البته نسبت به زمان مؤلف) که سید علی محمد باب بود. ولی از این میان، تنها قسمت اخیر این کتاب نظر مرا جلب کرد، به چند دلیل:

اول آنکه مؤلف، خود معاصر این واقعه بوده است و در دستگاه دولتی، شغل مهمی مانند وزارت علوم و معارف داشته و به همین جهت خود همه چیز را به چشم دیده و از دهان افرادی که در این جریانات بوده اند، اعم از امنای دولت یا بابیه‌ها به گوش خود شنیده است و حتی بعضی قسمت‌های آن، شرح وقایعی است که برای خود مؤلف در این جریانات روی داده مثل داستان وی با امیر کبیر درباره بابیه ای که دوروبر وی بوده اند و شرح اینکه چه جور امیر کبیر به توطئه آنها پی برده و دستگیری آنان را از شاهزاده خواسته است. دوم اینکه نویسنده این کتاب مرد با شخصیتی است که نه تنها از رجال سیاسی آن عصر از لحاظ علم و دانش و تحقیق کمتر کسی به پای اومی رسیده است بلکه در دوره طولانی سلطنت قاجاریه، با اینکه تعداد علما و فضلا بی شمار بوده است، مع هذا وی دانشمندی مورد اعتماد و محقق صاحب نظر شمرده می شود. بخصوص که وی، اساساً اهل ریاضیات و نجوم بوده و کسانی که در این رشته قدم می گذارند، کمتر گرد مسامحه یا غلو و اغراق می گردند؛ کما اینکه در همین کتاب حاضر، کمتر مؤلف از جاده تحقیق خارج و به سخت گیری و تعصب متمایل شده است.

سوم اینکه نثر کاملاً سلیس و روان و خالی از هرگونه اشکال و اغلاق است و این خود صفتی است که در کتب دوره قاجاریه که اغلب تقلید خشک و بی مزه نثرهای مصنوع و مسجع ادوار گذشته است، کمتر دیده می شود. الفاظ این متن به اندازه معنی است یعنی نه اطناب ممل در آن دیده می شود، نه

ایجازمخل. درعین آنکه مؤلف سعی در اختصار داشته، جانب معنی را فرونگذاشته و مجملاً شرح داستانی است حقیقی، بی شائبه تعصب در معنی و تکلف در عبارت. این جهات بود که مارادرا انتشار این متن محرک آمده بخصوص که اسناد این قسمت از تاریخ ایران آن طور که باید هنوز منتشر نشده و آنچه در این باره انتشار یافته از تعصب خالی نیست و بلکه یک طرفی است؛ چه کتبی که در این باره نوشته شده یا از منابع بابی ها و بهائی ها است یا ردیه هایی از دانشمندان اسلام به رشته تحریر در آورده اند. آنچه بایه و بهائیان نوشته اند سخت متعصبانه و یک طرفی است و آنچه علمای اسلام تألیف کرده اند، بیشتر در رد عقاید آنهاست و کمتر به جریان تاریخی توجه کرده اند و شاید هم آن را قابل توجه ندانسته اند. در صورتی که در این متن، جریان تاریخ و ذکرو قایع بیشتر مورد توجه و اعتنای مؤلف بوده است و برای اطلاع ایرانیان مسلمان، از چگونگی کار دین سازان و بدعتگذاران، همین دانستن جریان وقایع کمک مؤثری است.

توضیحات

امار عایت اختصار، مؤلف متن را از ذکر جزئیات باز داشته است و لازم بود که در حواشی به نقل اقوال مختلف فیه اشاره رود تا حقیقت روشن تر گردد و این کاری است که این جانب با همه قلت مایه و ضیق وقت، انجام دادم و چون پس از ذکر حواشی چند صفحه اول متوجه شدم کثرت مطالب، در پای صفحات، موجب تشتت خاطر می شود، حواشی را به عنوان توضیحات پس از متن آوردم. با این همه متوجه شدم که بسیاری از مطالب را ذکر نکرده است؛ چه در آن تاریخ بسیاری از اسناد و مدارک منتشر نشده بود و اعتضاد السلطنه به جمع آنها توفیق نیافته است. بعضی وقایع نیز بعد از حیات اعتضاد السلطنه رخ داده، که اشاره به آنها نهایت لزوم را داشت. زیرا در زمان او هنوز بایه منشعب نشده بودند و هر چه بوده همان بساط باب بوده و همراهان اولیه اش. اما بعد ها چنانکه در حواشی و سه مقاله آمده، جریاناتی اتفاق افتاده، که دین ساختگی سید علی محمد دستخوش انشعاب و تفرقه شده و در بین دروغگویان و دین سازان چنان اختلاف و افتراق افتاده، که «بیان» سید علی محمد از میان رفته و «اقدس» میرزا حسینعلی به جای آن آمده و خلاصه بدعتی به جای بدعت باب و دین ساختگی دیگری به جای دین ساختگی وی به وجود آمده است. بدین معنی که میرزا حسینعلی خود دستگاه شیادی تازه ایچیده و دین مجعول باب ناقص و ناسخ شده است و امروز از دین ساختگی بهائیت بیشتر صحبت است تا از آیین مجعول باب؛ به طوری که کمتر کسی از جریان اولیه کار اطلاع دارد. روی این اصول، مطالبی که در کتاب المتنبئین نیامده، به صورت «سه مقاله» تنظیم شده و در این مقالات راجع به سید علی محمد باب و قره العین و میرزا یحیی ازل و میرزا حسینعلی، با توجه به کتب معتبر، اطلاعاتی به رشته تحریر در آمده است.

بی آنکه قصد خودستائی داشته باشم، برای اینکه توضیحات «سه مقاله» مورد توجه بیشتری قرار گیرد، خود را از ذکر این نکته ناگزیر می دانم که در جمع این مطالب از کلیه کتبی که در این باره نوشته شده، چه به زبان فارسی چه به زبانهای خارجی، استفاده کرده ام و می توانم بگویم که کتاب مهمی نیست که بدان مراجعه نکرده باشم.

از سال 1326 شمسی که متن کتاب المتنبتین را متوجه شدم الی امروز تا آنجا که مقدور بشری بوده کلیه کتب مربوط به این قسمت از تاریخ ایران را مطالعه کرده ام و خدا داناتر است که بدون جنبه تعصب و بغض شخصی - یا حداقل تصور خود من چنین است - صرفاً برای روشن کردن این جریانات تاریخی به نوشتن توضیحات و سه مقاله بلکه انتشار متن کتاب مبادرت ورزیدم. باین حال، آن را بدون نقص و عیب نمی دانم. زیرا آنکه از خطا بر کنار و اشتباه مصون است، تنها ذات حضرت باری تعالی است و اولیای خاص وی، والا افراد بشر در معرض سهو و نسیان و خطا و اشتباه هستند و من نیز که به ضعف و قلت مایه علمی خویش کاملاً آگاهم، هرگز ادعائی کنم که آنچه نوشته ام عین حقیقت است و تنها اگرای داشته باشم این است که سعی داشته ام از جاده حقیقت منحرف نشوم .

امیدوارم که این خدمت ناچیز در پیشگاه ارباب نظر مقبول افتد و برای روشنی ذهن هم وطنان و هم دینان این بنده در راه حق و حقیقت مؤثر باشد و مانع از آن گردد که برادران و خواهران ساده بی اطلاع به دام دین سازان و شیادان گرفتار آیند.

تهران، اول تیر ماه 1333 شمسی هجری

عبدالحسین نوائی

مقاله سوم

میرزایحیی، میرزااحسینعلی

پس از سوء قصد به ناصرالدین شاه و قلع و قمع شدن کلیه بابیه‌ها، در ایران سروصدای این امر خوابید؛ چه سران این فرقه از میان رفتند و عوام آن هم از یابۀ شاهراه حقیقت برگشتند یاد رگمراهی مانده ظاهر اظهار ترقیه کردند. ولی امری نیز واقع شد که مرکزیت این بدعت را به عراق عرب منتقل گردانید و چون خداخواست دروغگویان رارسوا کنند، مابین آنان چنان اختلاف افتاد که کارشان به افتضاح کشید.

توضیح مطلب آنکه باب طبق نصوص و مدارکی که در کتاب نقطه الکاف ضبط است، وصایت خود را به میرزایحیی صبح ازل محول داشته و توصیه کرده بود که وی را از انظار مخفی دارند و ظاهر امر طوری باشد که کسی متوجه او نگردد و چون اموری بود که دخالت میرزایحیی را ایجاب می کرد، صبح ازل برادر خود میرزااحسینعلی را در کارهای خویش وکیل کرده بود و برادر بزرگ به عنوان وکالت از جانب برادر کوچکتر در ظواهر امور دخالت می نمود.

پس از قتل عام بابیه و قلع این ریشه فساد در ایران، میرزایحیی از راه گیلان و آذربایجان درزی درویشی با عصا و خرقة و کسکول خود را به بغداد رسانید و از گذشته شدن نجات یافت و میرزااحسینعلی نیز به شرحی که بعد مختصراً خواهیم گفت، به همراهی دو غلام سفارت روس و نماینده دولت ایران به عراق تبعید شد و به برادر پیوست. بدین ترتیب مرکزیتی که فرقه بابی برای مذهب خود در ایران کار گذاشته بود، از هم پاشید و به عراق منتقل شد و حوادث بعدی باعث گردید که بین دروغگویان و دین سازان اختلاف افتد و به طوری در اساس کار باب و بدعت عنوان شده از طرف او رخنه وارد شود که افراد گمراه فریفته شده این بساط به جان هم افتند و یکدیگر را به زخم شمشیر و طعن سنان و زبان چنان مجروح و مقتول سازند که رسوایی از حد بگذرد. باینکه علی القاعده بحث ما با جمع شدن بساط بدعتگذاران در ایران خاتمه می یابد، ولی مناسب چنان است که چند کلمه در معرفی میرزااحسینعلی گفته شود.

میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ از اهالی تاکر، از فرای نورمازندران بود. وی از زنان متعددی که گرفته بود فرزندان متعددی یافت به این ترتیب که از زن اول خود به نام خانم جانی سه فرزند یافت: نخستین به نام میرزا احسن که بعد هامنشی سفارت روس شد. دوم دختری به نام سارا و سومین پسری به نام میرزا احسینعلی. زن دوم وی تنهادر فرزند پیدا کرده به ترتیب به نام میرزا رضاقلی و میرزا محمدقلی. سومین زن او گویا گرجیه بوده و از وی پسری زاده شد به نام میرزایحیی و دختری به نام عزیزه خانم که در بین این خانواده به عمه معروف شد. علت اشتها روی به عمه

این است که وی میرزایحیی رادروصایت سیدباب محق می دانست و اعمال بعدی میرزاحسینعلی رابه شدت انتقادی نمود و در مجالس و محافل به استدلال وصایت ازل می پرداخت و چون وی، هم خواهر میرزایحیی وهم خواهر میرزاحسینعلی بود، از کم و کیف کار بیشتر اطلاع داشت و بدین جهات ممکن بود که برای بساط دین سازی و استفاده طلبی بهائی هامضرواقع شود. عباس افندی ملقب به عبدالبهاء پسر میرزاحسینعلی پس از استقرار به جای پدر در مقام ادعای واهی و کفر آمیز وی در هدایت بشر، چون فعالیت «عمه» خود را مخل کار خویش می دانست، نامه ای به او نوشت به عنوان یا «عمتی الحنونه» و در آن نامه عمه را از اطاعت ازل به اطاعت میرزاحسینعلی خواند. «عمه» هم جوابی دندان شکن با استناد به مشاهدات عینی خود درباره اطاعت اولیه میرزاحسینعلی از ازل و دلایل محکم دیگر به وی داده است و بهائی ها از روی عصبانیت این جواب را نه از عمه، بلکه از «کبار ازلیه» و استدلالات آن را «الغای شبهات زنانه» می دانند. اما حق این است که بسیار متین و دقیق نوشته شده و بساط ادعائی میرزاحسینعلی را سخت مفتضح ساخته (گو اینکه اصالت تمام این دستگاه از ازل و بهاء و باب همه بر اساس تزویر و دروغ و بدعت بود) و ما بعداً قسمتهائی از این جواب را در طی این مقاله خواهیم آورد. باز گردیم بر سر مطلب. یک پسر دیگر هم از میرزا عباس در میان بود به نام میرزاتقی متخلص به پریشان. ولی حتی ثقات بهائی هم نمی دانسته اند که وی از کدام زن بوده. این معنی شاید باعث تعجب شود. ولی آیتی نویسنده کتاب کواکب که خود از خصیصین بوده (بعدها مرحوم آیتی از گمراهی بهوش آمد و بخشایش الهی او را بار دیگر به حقیقت اسلام متوجه ساخت، سال پیش فوت شد و خداوند کریم او را بیامرزد) در این باره نوشته «سند صحیحی به دست نیامده که از کدام یک از زوجات اربعه بود. اکثر را ظن غالب این است که برادر ازل بوده و خالی از مناسبت نیست.»

زوجه چهارم میرزا بزرگ رادو فرزند بود: نخستین به نام موسی که بهائی هابه او به مناسبت اسمش لقب «کلیم» داده اند و دیگر، دختری فاطمه نام. میرزاحسینعلی و میرزایحیی در ابتدای جوانی در همان ابتدای شروع سروصدای باب به وسیله ملاحسین بشرویه در تهران به مذهب او گرویدند. میرزاحسینعلی تحصیلات مقدماتی داشت و به متصوفه و عرفا اظهار ارادت می کرد و حتی درزی درویشی بود، چنانکه به طریق در اویش زلف و گیسوی بلند داشت و کلاه بر سر می گذاشت. در باب ملاقات میرزاحسینعلی با سیدعلی محمد باب اختلاف است و بهائی ها اصرار دارند که ثابت کنند در هنگام توقف بیست روزه سیدعلی محمد در کناره گرد، میرزاحسینعلی با دادن رشوه به محمد بیک چا پارچی توانسته است او را ملاقات کند. به هر حال میرزاحسینعلی که در دوم محرم سال 1233 قمری (می گویند همان شبی که قره العین متولد شده) دنیا آمده، در 27 سالگی به باب گروید و در هنگام اقامت در تبریز با او مکاتبه داشت. در واقعه بدشت با همان زلف دراز و کلاه و افکار منحرف و نامه سیاه شرکت جست و یکی از عوامل اساسی بدشت و از تندروان در طریق مخالفت با اسلام و وضع بدعتهای تازه بود و کم و بیش داستان بدشت و صحنه سازیهای آن سه نفر یعنی ملا محمدعلی و قره العین و میرزاحسینعلی در مقاله قبل گذشت. بعضی گویند تا این تاریخ، وی به همان اسم میرزاحسینعلی معروف بوده و چون از رؤسای ثلاثه بدشت، تنها او لقب نداشته، به پیشنهاد قره العین او «بهاء الله» لقب گرفته. این موضع یعنی «بهاء الله» شدن وی در بدشت مورد اختلاف است و حتی صاحب کواکب در این مورد تردیدی کند و به نظر این بنده نگارنده چون در آثار باب کلمه «بها» زیاد تکرار شده، میرزاحسینعلی خود این لقب را اختیار کرده است و یاباتیانی

و توافق دیگران این نسبت بدوداده شده که زمینه ای برای ادعای بعدی وی فراهم شده باشد و آنچه مسلم است اینکه سندی در دست نیست که بدعتگذار اول یعنی سیدباب یاقره العین این لقب را بدوداده باشند. پس از واقعه بدشت واقامت درمازندران، وقتی بساط قلعه طبرسی پیش آمد، میرزا حسینعلی مایل نبود که به قلعه یعنی مرکز جنگ وجدال و جلوتوپ و تفنگ برود و بدین عنوان که قلعه در محاصره است و رسیدن به نزاهل قلعه میسر نیست، از رفتن به قلعه سر بازمی زد. اما عده دیگری که مانند وی حسابگر نبودند و هوای کار دستشان نبود و «کاملاً بر اسرار وجودی آگاهی نداشتند!!!» اصرار را از حد گذرانیدند (137) و بالاخره او را برخلاف میل به طرف قلعه راه انداختند.

می گویند در این سفر وی پنج هزار تومان پول نقد و سایر اجناس و لوازم همراه داشت. در رسیدن به آمل، حاکم شهر خانه آنها را محاصره کرده و اموال را گرفته میرزا حسینعلی را با همراهانش محبوس ساخت. مردم آمل که از فجایع بابی هادلی پر خون داشتند، خواستند آن عده را بکشند ولی گو بارشوه یا ملاحظات خویشی (138) کار خود را کرده بود که حاکم یعنی میرزا اتقی خان، برادر کوچک عباسقلی خان لاریجانی، به اعوان خود ستور داد تا دیوار مسجد را بشکافند که میرزا حسینعلی فرار کند و چنین کردند. از جمله کسانی که در این حرکت به قلعه، او را همراهی کرده بودند، عبارت بودند از حاجی میرزا جانی کاشی و ملا باقر تبریزی از حروف حی و میرزا یحیی صبح ازل.

در طی اقامت آمل، میرزا حسینعلی در نمازخانه مجتهد آمل به چوب بسته شد و بعدها وی در یکی از نامه های خود که عنوان لوح بدان می دهد به نام لوح ابن الذئب از این وقایع یاد می کند. خلاصه مدتی پس از چوب خوردن هم تحت الحفظ بود و قبل از این جریان هم به قول صاحب کواکب الدریه، در یکی از قرای ما زندان «مستخدمین و سرحداران دولت روس ارادتی شایان به وی ورزیده می خواستند که وی را از دست مأمورین ایرانی گرفته به روسیه بفرستند!!!» ولی میرزا قبول نکرده (139) تا اینکه مردن شاه پیش آمد و مرگ او اگرچه موجب تصمیم بر قلع بابیه شیخ طبرسی گردید از طرفی وسیله نجات میرزا حسینعلی از مرگ شد و او به طهران [تهران] آمد. (140)

همین بودن او در طهران [تهران] موجب شد که وی مانند دیگر بابیه در قلعه از بین نرود و سالم بماند. چندی نگذشت که موضوع اعدام باب پیش آمد و سید علی محمد قبل از مرگ وصایت خود را به میرزا یحیی صبح ازل نوشت و توصیه کرد که میرزا حسینعلی از او حمایت کند و او نیز چنین کرد.

پس از آنکه امیر کبیر به وسیله جاسوسان و مفتشین خود اجتماع اولیه بابیه ها را به هم زد و شرح آن را کم و بیش اعتضاد السلطنه در متن کتاب آورده و هفت نفر از بابیه ها در این قضیه کشته شدند، سفر ناصرالدین شاه به اصفهان به میان آمد. امیر کبیر که باهوش و فراست خود نقش مخرب میرزا حسینعلی را در جریان وقایع بدشت، بخوبی می دانست، ولی علت آشنائی او با بعضی از رجال دولت بخصوص باهم ولایتی وی میرزا آقاخان نوری که نمی خواست در مورد او عمل شدیدی کرده باشد، وی را ملزم به سفر کربلا کرد، تا در غیبت شاه و صدراعظم وی مصدر شرارتی در طهران [تهران] نشود. در اوایل شعبان 1267 میرزا حسینعلی از طهران [تهران] راه افتاد و پس از مدتی اقامت در کرمانشاه و بغداد، در [ماه] اشوال به کربلا رسید و از همین روزها پیداست که داعیه نیابت باب و مقام نبوت بلکه بالاتر از اینها!!! در سراو بوده و هم در این سفر کربلا به یکی دو نفر از خصیصین مثل شیخ حسن زنوزی را از خود را افشا کرده

است ولی هنوز جرأت نداشته که خیالات خام خود را نه در نزد مسلمانان نه در نزد بابیه بیان دارد. زیرا نه مسلمانان قبولش داشتند نه بابیه، با وجود صراحت نصوص سید علی محمد، او را به وصایت و جانشینی می شناختند.

در سال 1268 امیر کبیر در باغ فین کاشان کشته شد. میرزا تقی خان یکی از کسانی است که در رفع غائله بابیه زحمات فراوانی کشیده و شاید اگر او بر سر کار نبود، به این زودی این فتنه عظیم از میان نمی رفت. وی با کفایتی تمام غائله شیخ طبرسی را خاتمه داد و در سال دوم هفت نفر از زعمای آنها را در طهران [تهران] از میان برداشت و با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نیریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد. امام مرگ نابهنگام او، موجب امیدواری بابی ها شد و تصور کردند که دیگر میدان باز شده و راه هموار به همین جهت تحت ریاست و سرپرستی شیخ علی عظیم در طهران [تهران] اجتماعاتی ترتیب دادند و به فکریک هجوم شدید به دستگاه دولتی افتادند. بدین معنی که تصمیم گرفتند، شاه را که در نیاوران بود به قتل برسانند و در میان آشوبی که از این قبیل وقایع در آن روزگار معمولاً برپا می شد، در طهران [تهران] بابیه ادارات دولتی را تصرف کنند و زمام مملکت را در دست گیرند. بخصوص که صادرات ایران پس از امیر کبیر به مردی ضعیف و ناتوان و فاسد مانند میرزا آقاخان نوری رسیده بود و این مطلب خود امید کامل می داد که اوضاع مملکت آشفته شود و کار به کام بابیه گردد.

میرزا آقاخان به مناسبت «نوری» بودن با میرزا حسینعلی و پدر و برادرانش ارتباط داشت و چون در حقیقت، رفتن میرزا حسینعلی به بغداد و کربلا یک نوع تبعیدی از جانب امیر کبیر بود، صدراعظم نوری به محض استقرار بر مسند صدارت عظام، نامه ای به وی نوشته او را به ایران دعوت کرد و متعاقب همین دعوت بود که در رجب سال 1268 وی به تهران وارد شد و جعفرقلی خان برادر صدراعظم وی را استقبال نمود و مدت یک ماه در خانه خود مهمان کرد و سپس به مناسبت گرمای تابستان میرزا حسینعلی در افجه منزلی گرفته در آنجا مستقر گردید و در همین روزهاست که وی با شیخ علی عظیم ملاقات کرد و مؤلفین بهائی که سعی دارند وی را از توطئه بر ضد شاه و دولت برکنار نشان دهند، می نویسند که وی به عظیم نصیحت کرده و او را از اعمال شدید بر حذر داشته است. یا بایده حق میرزا حسینعلی را در سوء قصد به ناصرالدین شاه و توطئه بابیه تهران دخیل دانست یا این مطلب را قبول باید کرد که وی در پیش زعمای بابیه در آن هنگام اهمیتی نداشته و حرفش رانمی خریده اند؛ چه مدت زیادی از اقامت میرزا حسینعلی در افجه که گویا ملکی صدراعظم بود، و سمت مهمان را داشته، نگذشته بود که موضوع سوء قصد پیش آمد و حبس و دستگیری سران بابیه شروع شد و جعفرقلی خان نامه ای به میرزا حسینعلی نوشت که مادر شاه در میان مردم تورانی این طایفه معرفی کرده و حتی صدراعظم را نیز متهم ساخته که توراد را این جریان کمک کرده است. به همین جهت باید رو نشان ندهی و مخفی باشی. ضمناً کسی را هم فرستاده بود که میرزا حسینعلی را در اختفا کمک کند. اما گویا میرزا نتیجه کار اطمینان داشت. زیرا قبول نکرد و خود را به زرگنده مقر تابستانی سفارت روس رسانید و در منزل میرزا مجید منشی پرنس دالگورکی که وصل به منزل سفیر بود، پناهنده شد و خوانندگان بهتر می دانند که در آن روزگار قلعهک به مناسبت وجود محل بیلاقی سفارت انگلیس و زرگنده به مناسبت سفارت روس محل تحصن بود و گماشتگان دولت ایران جرأت انجام عملی در این مناطق را نداشتند. مأمورین حاجی علی خان متصدی امر اخذ و حبس بابیه، این مطلب را به شاه خبر دادند. شاه که از جسارت و گستاخی بابیه

سخت در غضب بود، کس فرستاد او را از سفارت روس مطالبه کرد. سفیر روس که از تسلیم وی ناگزیر بود، به میرزا احسینعلی گفت: «بهتر است که به منزل صدراعظم بروی و نامه ای هم در توصیه وی در اینکه وی امانت سفارت است، نوشته صدراعظم را از هر گونه اقدام شدید درباره وی بر حذر داشت.

امام میرزا آقاخان با کمال ملاحظه ای که از میرزا احسینعلی داشت، به علت ترس شدید از شاه نتوانست وی را حمایت کند و وی در راه به چنگ مأمورین دولت افتاد و لباس و کلاه و کفش او را سربازان گرفتند و بدین ترتیب او را به طهران [تهران] آوردند، و مردم که از سوء قصد بایه به ناصرالدین شاه و خیالات خطرناک آنان دل پری داشتند، در طول راه او را سنگ باران کردند و از لعن و نفرین وی فروگذار ننمودند. تا اینکه وی را سیاه چال انداختند. می گویند این سیاه چال، آب انبار یکی از حمام های عمومی تهران بوده به هر حال در این جازنجیر قره کهر به گردن و کند خلیلی به پای وی زدند و گوید در این مکان خیلی به اوسخت گذشته باشد زیرا به کرات مثلادر لوح ابن اذنب از این زندان و رطوبت وحشرات و سنگینی زنجیر هانا لیده است. اما بالاخره خویشان وی توانستند که با دادن رشوه، گماشتگان زندان را راضی کنند تا نسبت به وی تسهیلاتی فراهم آید، در صورتی که کلیه محبوسینی که با وی بودند، به قتل رسیدند. در این میان پرنس دالگورکی نیز بیکار ننشسته بود. وی ضمن نامه ای شدید به همراهی مترجم سفارت به صدراعظم صریحاً خواست که در حضور نماینده سفارت روس از شیخ علی عظیم در باب میرزا احسینعلی و ریاست او در توطئه بپرسند و هر چه او گفت اینکه مهدعلیا، میرزا احسینعلی را عامل اصلی توطئه و سوء قصد به جان فرزند خود ناصرالدین شاه می دانست. ولی میرزا آقاخان برای ترضیه خاطر سفیر روس توانست علی خان حاجب الدوله را از تعقیب میرزا احسینعلی باز داشته و ملا شیخ علی عظیم را عامل اصلی توطئه معرفی و بدین ترتیب کینه مهدعلیا را از میرزا احسینعلی متوجه ملا شیخ علی کند. همین طور هم شد و عظیم را عامل اصلی سوء قصد معرفی کردند. او نیز چون مرگ خود را قطعی می دید، کسی را بروز نداد و گفت: «من خود در این کار تنه ا بودم و صادق تبریزی (کسی که به شاه تیر انداخت) شش سال در خدمت من بوده است.»

مترجم سفارت روس و نماینده ایران این مطالب را نوشتند و همین امر موجب رهایی میرزا احسینعلی از زندان شد و بر عکس ملا شیخ علی که هنوز علمادر «امر» بودن او و بالنتیجه در صورتوای قتل وی تردید داشتند، به دست مردم قطعه قطعه گردید.

کشته شدن عظیم به عنوان امر و عامل سوء قصد، خشم مهدعلیا و سران دولت و مردم را تسکین داد و فرصتی پیداشد که میرزا آقاخان، میرزا احسینعلی را پس از چهار ماه از زندان بیرون آورد و شاه را راضی نماید تا به وی اجازه خروج از ایران داده شود. ناصرالدین شاه نیز موافقت کرد بدین شرط که تا یک ماه دیگر وی با خانواده اش از ایران خارج شود.

پرنس دالگورکی که خود در کسب این اجازه دخالتی تمام داشت، پس از صدور فرمان شاه، به میرزا احسینعلی پیشنهاد کرد که تحت حمایت سفارت، وی به روسیه برود. ولی میرزا احسینعلی بغداد را ترجیح داد. زیرا در آنجا قبال راه آتیه خود را کم و بیش کوبیده بود و به علاوه زمینه ای کافی برای ادعاهایی مبنی بر عناوین مذهبی و کار دین سازی وجود داشت. در هر حال میرزا احسینعلی با پسرش عباس (عبدالبهاء) و دخترش بهیه (ورقه علیاء) و برادرش کلیم و سایر افراد خانواده اش تحت نظر سربازان دولتی و نماینده سفارت روس از طهران حرکت کرد و روز اول ربیع الثانی سال 1269 هجری به بغداد رسید.

حوادث بعد از این تاریخ مربوط به تاریخچه مانیست و خوانندگان تفصیل آن رامی توانند خود در کتب مربوط ببینند و میرزایحیی و میرزا حسینعلی را در بغداد و اختلاف آنان و افتضاحی که بین مدعیان تحری حقیقت پیش آمد و جنایاتی که این دو برادر بر سر مطلب بی اساس وصایت باب و من یظهره اللهی وغیره کردند، بخوانند. آنچه به نظر این جانب لازم می آید این است که چند سطر نیز درباره میرزایحیی معروف به صبح ازل گفته شود تا از کلیه زعمای مدعیان این وادی کلمتی چند بر سبیل اشارت رفته باشد.



میرزایحیی - چنانچه گفتیم - برادر کوچکتر میرزا حسینعلی بود که او نیز در هنگام اقامت ملا حسین بشرویه در طهران [تهران] اوبه تبلیغ اوبه بابیت گروید. وی در هنگام گرویدن به باب بسیار جوان بود. زیرا تولد او در حدود سال 1247 اتفاق افتاده و سیزده سال قبل از میرزا حسینعلی کوچکتر بود و باب بدو حسن ظنی تمام داشت و به همین جهت او را به القاب «مرآت»، «وحید»، «ثمره» و «صبح ازل» ملقب داشت و لقب اخیر پیش از سایر القاب مشهور است و این لقب مأخوذ از حدیثی است منسوب به مولا و مقتدای مسلمین، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، در جواب کمیل بن زیاد که تیمناً حدیث را در اینجانب نقل می کنیم:

«سأل قال کمیل بن زیاد عن امیر المؤمنین: «ما الحقیقه». قال علی علیه السلام: مالک و الحقیقه. قال کمیل: اولست بصاحب سرک قال نعم ولكن یرشح ما یطفح منی. قال کمیل: أو مثلک یخیب السائل. قال: الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشار هو قال: زدنی بیانا. قال: محمول الموهوم و صحوا العلوم. قال: زدنی بیانا. قال: هتک الستر لغبه السر قال: زدنی بیانا. قال جذب الاحدیه لصفه التوحید. قال: زدنی بیانا. قال: نور اشرق من صبح الازل فی لوح علی هیاکل التوحید و اناره. قال: زدنی بیانا. قال علی علیه السلام: اطفلی اسراج فقد طلعت الصبح.

باب چندی پیش از مرگ در همان سال 1266 او را سمت وصایت خویش بخشید و سواد نص خلافت وی در کتاب نقطه الکاف عینا چاپ و گراور شده است و غیر از آن سیدعلی محمد به پیروان خود طی نامه هایی متعدد، اطاعت از وی را گوشزد و توصیه می نماید و خود نیز تمام کتاب بیان ناتمام خود را به میرزایحیی واگذاشت و وی نیز بیان را که سیدعلی محمد به علت کوتاهی فرصت نتوانسته بود تمام کند، تا واحد یازدهم تکمیل کرد. یکی از آن نامه های توصیه هم به قره العین رسید و وی را برانگیخت که مثنوی نسبتاً مفصلی درباره صبح ازل بگوید و القاب او را مثل وحید و ثمره و ازل و اتمام کتاب بیان را در طی اشعار خود بیاورد. درباره بیان پیش از این گفتیم که باب در چهریق به نوشتن آن شروع کرده بود. اما چون زود امیر کبیر به فکر دفع افتاد، وی فرصت اتمام نیافت و اتمام آن را به میرزایحیی واگذاشت و میرزایحیی هم بیان فارسی را تا واحد هشتم بیشتر پیش نرفته بود تا واحد یازدهم ادامه داد. بیان عربی هم تا همین قدر بیشتر نوشته نشده یعنی تا واحد یازدهم. گویانکه می بایست 19 واحد باشد چنانکه گذشت.

میرزا حسینعلی نیز مانند سایر بابیه از ازل اطاعت کلی داشت. حتی در آمل وقتی خواستند میرزایحیی را به چوب ببندند، میرزا حسینعلی خود را پیش انداخت و به جای وی چوب خورد.

میرزایحیی دایم از مردم کناره می گرفت و این کار هم به موجب توصیه باب بود که نمی خواست جانشینش در معرض انظار و افکار باشد. کلیه ملاقات ها و مکاتبات او باباییه، به وسیله میرزا حسینعلی که سمت وکالت او را داشت، انجام می گرفت. این اطاعت صرف حتی تا بعد از خروج از ایران هم باقی بود. زیرا در کتاب ایقان هم که قبل از ادعای او نوشته شده، صریحاً از خود نفی هر گونه سمتی و خیالی می نماید، بدین ترتیب: «قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرت را امید و صلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضراحتی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری نه. اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری تا آنکه از مصدر امر، حکم رجوع صادر شد و لا بد تسلیم نمودم و راجع شدم.»

خوانندگان محترم ملاحظه می فرمایند که در این سطور میرزا حسینعلی صریحاً از هر گونه ادعایی تبری می کند و برگشت خود را از مسافرت از کوه در نزدیکی سلیمانیه عراق عرب، تسلیم در مقابل «مصدر امر» مینویسد و مصدر امر در آن روز گارد در دستگاه بابیت، کسی جز صبح ازل نبوده است.

به هر حال، نایب باب که در هنگام انتخاب بدین سمت، در حدود نوزده سال بیشتر نداشت (141) همیشه در اختفا بود و به همین جهت کمتر مورد ضرب و شتم و حبس واقع شده تا اینکه قضیه سوء قصد ناصرالدین شاه پیش آمد و چنانچه گذشت سران بابیه را دستگیر کردند و قسمت اعظم آنان را از دم تیغ گذراندند. در آن هنگام میرزایحیی در قصبه نور بود و از همان جا چون وضع کار را خراب دید، به گیلان ورشت در لباس مبدل به صورت درویشان از راه آذربایجان و کردستان به بغداد رفت.

میرزا حسینعلی نیز چنانکه گذشت، در اول محرم 1269 به بغداد رسید و دوباره بساز تجدید کرد. یعنی وی سمت وکالت میرزایحیی را همچنان به عهده داشت و «میرزایحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد، به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس اعراب به سر می برد». همین کناره گیری و اختفای صبح ازل - گوا اینکه دستوری بوده - باعث شده که برادرش کارها را قبضه کند و سرانجام روزی او را غاصب و خود را مالک حقیقی مسند و صاحب وصایت باب بلکه حائز مقام نبوت و الوهیت بداند!!

در بغداد

این دوره نزدیک یازده سال طول کشیده است و ابتدای امر چنانکه ذکر شد، همان ترتیب سابق یعنی ریاست میرزایحیی و وکالت حسینعلی بود. اما پس از مدتی بواسطه سخنان بوداری که میرزا حسینعلی می زد، مطرود شد و بابیان در پنهان و آشکار او را متهم به «داشتن خیالات خاص» نمودند. وی به عنوان اعراض یا فرار عزلت گزیده ابتداء در ترکیه در ایش نقشبندیه و سپس در کوه سرکلونزدیک سلیمانیه در ناحیه کردستان عراق رفت و به اسم درویش محمد ایرانی نزدیک به دو سال در آنجا بود، تا دوباره میرزایحیی یابه قول خود میرزا حسینعلی «مصدر امر» گناهی را بخشیده او را به بغداد خواند. وی خود در کتاب ایقان ابتدا از حسد اطرافیان و سپس از مهاجرت دو ساله خود شرحی آورده است (142). در طی این دو سال کتاب هفت وادی را که مطالبی بر سیل عرفان و تصوف است، نوشت. پس از بازگشت به بغداد، دوباره میرزا حسینعلی به نام باب و تحت امر نایب وی به بحث

و تبلیغ مشغول بود، اما پیداست که از همان زمان در حق خود قدرت و عظمتی قائل بوده و خود را صاحب تصرف در طبیعت می دانسته و این مطلب از این جا روشن می شود که در جواب علمای متشرعه شیعه که از او برای اثبات حقانیت مذهب خود تقاضای معجزه کرده بودند با کمال صراحت و وقاحت گفته بود: «برای اتمام حجت یک معجزه هر چه بخواهند، اتفاق نمایند و اقتراح کنند و بنویسند و مهر کنند که به ظهور آن معجزه حجت بالغ و بهانه ساقط باشد. در این صورت ما کسی را بفرستیم و اجازت دهیم که در حضور ایشان آن را ظاهر سازد، اگر چه رد شمس باشد یا رد شط» (143). از این جواب کمال وقاحت وی را در ادعای واهی و تصویر بیجای قدرتی که او درباره خود داشته روشن می شود. زیرا گذشته از لحن پیغام، ادعا کرده که هر چه بخواهند و انجام دهد، حتی اگر برگرداندن خورشید یا شط (دجله) باشد. تازه آن هم ایشان به نفس نفیس خویش! تشریف نمی آورند و کسی!! را از طرف خود می فرستند که معجزه را عملی کند. به این ترتیب نه تنها خود ادعای معجزه کرده بلکه کلیه پیروان خود را نیز صاحب مقام تصرف در خلقت معرفی نموده است. همین غروری اندازه باعث شد که چند سال بعد، وی دعوی الوهیت کند و درباره باب بنویسد که او مبشر ظهور ما بود یا اینکه ما او را فرستادیم.

کتاب ایقان را وی در سال چهارم ورود به بغداد نوشت و چون این کتاب در جواب سئوالات سید محمد خال کوچک باب بود، به رساله خالویه مرسوم شد و بعدها نام کتاب ایقان بر آن قرار گرفت. به نظرمی رسد که هنوز در هنگام تحریر این کتاب از لحاظ بابیت، وی در حال استقامت بود. زیرا در آن کتاب نسبت به باب خضوعی کامل ابراز می کند و می نویسد: «این عبد در کمال رضا، جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور (غرض خود اوست) در سبیل نقطه و کلمه علیا (اگر غرض ازل نباشد مقصود باب است) فدا شود و جان در باز دو اگر این خیال نبود فالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلا توقف نمی نمودم». باین همه دروغ می گفت. زیرا در طی همین مدت اقامت در بغداد، وی از طرفی به تخویف با استخدام او باش و آدم کشان و از طرفی با فرستادن تحف و هدایا، مؤمنین به باب رابه جانب خود می کشید در حالی که میرزا یحیی از جریان بی خبر بود. میرزا حسینعلی از روز اول خیال تصرف مسند نیابت باب بلکه دعاوی دیگری داشت. منتها تا مدت ها سر نهان خود رابه بعضی از مقربین و افراد مورد اعتماد بروز نداد و همین طرفداران بودند که شایعاتی در خارج منتشر می کردند و اتک مضرابی برای تهیه مقدمات می زدند که غرض از این امور، شخص میرزا حسینعلی بوده و ظهور او همان ظهور اعظم است!!

در سال 1279 هجری میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد شد و او به همراهی مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از مخالفان بابیه پس از نه ماه مکاتبه با دربار عثمانی وسایل تبعید بابیه را از بغداد فراهم کرد. فرمان سلطان عملی شد و آنان رابه راه انداختند. علی الرسم آن دوره، مسافری بلکه بهتر بگوییم، تبعیدی ها، یک روز قبل از حرکت قطعی به خارج شهر رفتند و در باغ نجیب پاشا اقامت گزیدند تا فردا کوچ کنند. میرزا حسینعلی در آن روز به ساختن سوره و به قول خود آنها «نزول آیات» پرداخت و البته این عمل مقدمه استقلال بعدی او از دستگاه ازل و باب بود. ولی باین همه آن روز رسماً استقلال خود را اعلان نکرد و فقط سالهای بعد وقتی که وی صریحاً به ادعا پرداخت، آن روز دعوت علنی و اعلان ظهور خود معرفی کرد و آن ایام از روز سی و دوم بهار تا چهل و چهارم عید رضوان نامید.

وقتی که به امرگماشتگان دولت عثمانی، حرکت بابیه شروع شد، میرزایحیی با کاروان موافقت نکرد و به اسم حاجی علی بالباس مبدل به کرکوک و موصل رفت و از آنجاگاهی جلوگاهی عقب کاروان حرکت کرد تا به استانبول رسید. البته علت این رفتار میرزایحیی معلوم است. او خود را بنابه وصیت باب مکلف می دانست که از انظار مخفی بدارد و نام خویش را به دیگران نگوید. اما همراهی و موافقت او در تبعید، دلیل آن است که بابیه را نمی خواست تنها بگذارد و این خود دلیلی است دیگر که در باغ نجیب پاشا، میرزا احسینعلی نکرده بود و الا میرزایحیی او را در این سفر همراهی نمی کرد.

اختلاف وجدایی

در دوره اقامت در اردنه یا به قول بهائی ها «ارض السرا» بود که یکبار میرزا احسینعلی مقصود خود را علنی ساخت و رازی را که مدت ها در دل نهان کرده بود، آشکار و پیروان باب را به خود دعوت نمود و ازل رافا قد صلاحیت قلمداد کرد. خلاصه جنگ در گرفت و وی، استقلال مذهب خود را اعلان نمود. از همین تاریخ به قول مورخ بهائی «عنوان مذهب بابی به عنوان بهائی» تبدیل گردید، مگر کسانی که «پیروی از ازل نموده به سر منزل بهائیت ورود نکردند». حاجت به تذکار نیست که چون میرزا احسینعلی به خود لقب بهاء الله داده بود، مریدانش به بهائی شهرت یافتند. لقب بهاء هم مقتبس است از کلمه بهاء که باب زیاده کار برده و او نیز اولین قسمت از دعای سحر که: اللهم انی اسئلك من بهائک بابهاه وکل بهائک بهی، اللهم انی اسئلك ببهائک کله گرفته است. کار اختلاف دو برادر به جایی رسید که در غذای یکدیگر رسم ریختن و به قول بهائیهار عشه دست میرزا احسینعلی نتیجه سم بود. بهاء الله که قدر جان خود را می دانست و از روز اول هم در معارک و مهالکی که سایر بابیه خود را انداختند، وارد نشده بود پس از اعلان دعوت نیز، طریقه مبارزه رویاروی را کنار گذاشته پای از جنگ و ستیز فراقشید (اما از ترور و ضربت مخفی زدن دریغ نکرد)؛ چه در این طریقه و روش دین سازی، هم شخص دین ساز، از خطرات برکنار است و هم افراد مردم چون خود را با خطر مواجه نمی بینند بیشتر به دین وی وارد می شوند، تا در مذهبی که اساسش شورش و انقلاب بر ضد دولت و حکومت باشد. میرزا احسینعلی تجربه آموخته بود که در دین انقلابی باب نه مؤسس ماندن حروف حی؛ این بود که طریقه و تاکتیک را عوض کرد و «قتال و جدال و دفاع و جهاد» را که مایه خطر بود، کنار گذاشت و به اصطلاح «علم و عرفان و نطق و بیان جای سیف و سنان را گرفت». البته این طریقه با صرفه تر بود، زیرا در نطق و بیان کمتر خطر جان است.

من یظهره الله

میرزا احسینعلی خود را من یظهره الله و بالنتیجه ظهور اعظم خواند. داستان من یظهره الله و ادعای مظهریت از دیر باز سابقه داشته است و همانگونه که در تورات موسی از ظهور عیسی و در انجیل از حضرت ختمی مرتبت اشاراتی هست و بشارت به ظهور بعد داده شده، باب نیز به تقلید آنان، در کتب خود به ظهور دیگری بشارت می دهد و آن موعود را من یظهره الله می خواند. تنها میرزا احسینعلی نیست که خود را در همین بدعت باب من یظهره الله خوانده است بلکه غیر او هشت نفر دیگر نیز این ادعا را عنوان کرده اند که از جمله آنهاست سید هندی که کور بود و به ادعای

وصایت باب ومن يظهره اللهی بامیرزایحیی مخالفت می کرد و دیگر سید اسدالله دیان از مؤمنین اولیه باب است که در حبس ماکونیزبه دیدن اورفته و خود فرقه ای ایجاد کرده به نام دیانیه و این شخص متنفذ در میان بابیه در بغداد به تحریک میرزا حسینعلی کشته شد. همچنین جمعی دیگر که تعدادشان به هشت یانه نفر می رسد مثل سید برکه از مریدان اولیه بوده است. خلاصه میرزا حسینعلی هم همین راه را پیمود و بالکل حقوق خدمت میرزایحیی را فراموش کرد. نکته مهم اینجاست که باب ظهور من يظهره الله را طبق کلمه غیث یا مستغاث قرارداد و این تاریخ دوم، دوهزار و یک سال است. ولی بهاءالله! بعد از 19 سال از زمان باب ظهور خود را اعلان کرد!! البته بهائیه برای توجیه این مطلب و تطبیق آن با 2001 حرفهایی می زند که این عدد را باید با فلان عدد جمع و به فلان عدد طرح کرد و چنین و چنان کرد و حاصلش سال ادعای میرزا حسینعلی را نشان بدهد و پیداست که این بلاها بر سر هر عددی در بیاورند، بعد از همه سعی و حکم و اصلاح، هر عدد دلخواهی را نشان خواهد داد. امر دیگری اینکه باب در کتاب بیان در باب خامس عشر از واحد خامس می گوید: «فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد ظهره الله فی الکتاب» و در ترجمه آن می گوید: «ثمره آن اینکه، کسی در حق آن نیر اعظم، دون خطور طهارت نکند». مقصود این است که خدا نطفه را پاک قرارداد که وقتی من يظهره الله ظاهر می شود کسی حتی در پاکی نطفه او شک ننماید و پیداست که مقصود از من يظهره الله شخصی موهومی است که بعد از باب و در همان سال 2001 خیالی، متولد می شود. در صورتی که میرزا حسینعلی دو سال قبل از باب به دنیا آمده بود. این دلیل را گویا اول بار حاجی میرزا هادی دولت آبادی رئیس ازلیان تهران اقامه کرده است. همچنین باب، تنبیه اطفال را در مکتب خانه قدغن کرده، تا مبادا من يظهره اللهش چوب بخورد. در حالی که میرزا حسینعلی در آن هنگام 25 تا 26 سال داشته است. غرض اینکه بین دو برادر سخت نزاع در گرفت و چون ما مقصد داریم قسمتهایی از جوابیه عمه را نقل کنیم، دیگری به بیان موارد اختلاف احتیاجی نداریم؛ چه در آن مطالب به این موارد تصریح شده.

اختفای دائم صبح ازل باعث شد که میرزا حسینعلی سر رشته کار را از دست خارج کند و سید محمد اصفهانی که از بابیه اولیه بود، میرزایحیی را از خواب بیدار کرد و خود مبلغ وی شد. ولی تقریباً کار از کار گذشته و میرزا حسینعلی کارها را قبضه کرده بود. جنگ بابیه و بهائیه و نامه پرانی های آنها بر ضد یکدیگر به باب عالی و ایجاد سرو صدا، در ناحیه مرزی ادرنه، موجب شد که دولت عثمانی آنها را که سخت به جان هم افتاده بودند، از هم جدا کند و پس از پنج سال اقامت در ادرنه جل و پلاس آنان را به جای دیگر بریزد. فرمان سلطان روز پنجم ربیع الاخر 1285 صادر شد و متعاقب آن میرزا حسینعلی با 73 نفر از اتباعش را به عکافرستان و میرزایحیی را با 37 نفر از ازلیان به جزیره قبرس.

اینجاست که ای ست که جمعی متوجه نشده و انتخاب عکافرستان، سیاسی دانسته اند. در صورتی که در آن روزگار هم قبرس متعلق به دولت عثمانی بود، هم عکافرستان بعد از جنگ بین المللی اول است که این هر دو از دست عثمانی خارج شده و در تصرف و تحت حمایت انگلیس درآمد. دولت عثمانی برای جلوگیری از اقدامات سوء هر یک از این دو نفر، چند جاسوس از دسته مخالف بر آنها گماشته بود. ولی میرزا حسینعلی با تحریک اطرافیان خود به قتل رسید. محمد اصفهانی و آقا جان بیک و میرزا رضاقلی که از دسته ازل و مراقب حرکات او بودند، خود را از دست آنان خلاص نمود و گویا اینکه چهار ماه در زندان بود، ولی عاقبت با پرداخت رشوه از زندان بیرون آمد در حالی که از دست مزاحمین خلاص شده بود.

قسمتی از نوشته عزیه خانم

برای شرح فضایل و فجایع دین سازان از عصر حاضر، هیچ مدرکی بهتر از بیان خود آنها در باره اقدامات یکدیگر نیست. اینکه نامه عزیه خانم خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی معروف به عمه در جواب عباس افندی که اورا به مخالفت ازل و به اطاعت میرزا حسینعلی دعوت کرده بوده و عین نامه را نویسنده آن در کتاب تنبیه النائمین خود آورده است:

«... چون کتمان حق نمودن موجب خذلان و غضب قادر منان است فانمائمه علی الذین یبدلونه، پس لابد باید آن مطالبی را که در پرده خفا بود، کشف بمافی البیت، زمن پرس فرسوده روزگار. جناب میرزا ابوی شما که از بدایت به واسطه فراهم بودن اسباب، اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته و آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشت، پس از تحصیل عربیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل که به فواید این دونائل آیند، چنانکه اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکما و عرفا و درویشان بود. وقتی که صور اسرافیل دمیده شد یعنی میرزا علی محمد باب اظهار دعوت نمود، ایشان مردی بودند که اکثر علما و عرفا و اهل ریاضت را دیده. از جمله اشخاصی که قبول این امر را کردند یکی جناب ایشان بودند که با غلو و ایقان قلاده متابعت صاحب بیان را برگردن نهاده، برای همه قسم جانبازی مهیا بودند. مثلاً در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طایعی قره العین بوده و لقب بهاء از آن حضرت شنیده. بعد از مراجعت از بدشت و ختم نزاع قلعه طبرسی، همواره به معاشرت اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف و همیشه بذر خیال ریاست و تخم سلطنت در اراضی دماغ و دل می کاشت. از همان وقت ایشان را سودای جهانگیری در سر بود و گمانش اینکه اگر به شاه زبانی رساند، مانه اورا بر سریر سلطنت می نشاند. مدت‌ها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت. بعد از چندی، کریم خان مافی قزوینی را که از زمره اصحاب بود، خواست و این مطلب را در میان گذاشت. بعد از مبالغه بسیار، پنجاه تومان نقد واسب و شمشیر و پیشدو خود را به خان مافی داده اورا برای این کار فرستاد. آن شخص نیز از خوف جان، نقد و اسب و شمشیر را گرفته به جانب استامبول گریخت. چون جناب میرزا دید به آن مقصود نائل نشدند، محمد صادق تبریزی را که از مومنین بیان بود و مدت‌ها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته، اورا بدین مطلب تحریض نمود که حضرت ثمره (یعنی میرزا یحیی) در اجرای این قضیه مصرند. حال آنکه کذاب و افترا بوده بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند. بالجمله او نیز کمر جلادت بسته که گوی سبقت از همگان بر باید. اورا تطمیع نموده و پیشدو و قومه بدو داده آن بیچاره را برای قربانی فرستاد. اگر ندیدید، البته شنیدید که آن فتنه بزرگ بر سر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده آتشی افروخت که هر که منتسب بدین اسم بود، سراپا سوخت. پس بزرگوارانی که به خاک مذلت افتادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر و چه

اموال کثیره به نهب رفت و خانه ها خراب شد و این اول بذرنفاق و فتنه بود که جناب ایشان کاشتند و پس از اشغال نائره فساد حاشا کرده به گردن دیگران گذاشتند.

بالجمله در آن تراکم امواج ظلم، بسی سلسله هابه زیر سلسله هارفتند و از اشخاصی که برای حبس ابدی به انبار دولتی بردند، یکی جناب ایشان بود (یعنی میرزا حسینعلی). پس از مکث چندی در محبس، محترمه ای که در میان طایفه بر همه برتری داشت، قدم در میدان شفاعت گذاشت و برای خلاصی ایشان از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان صدراعظم را تعجیز نموده و خلاصی ایشان را گرفته به شرطی که از این حرکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران نفی باشد. این بود که جناب ابوی پس از خلاصی از حبس به جانب بغداد شدند و در آنجا اقامت نمودند. اقامت و اغلب اوقات رابه مصاحبت احباب و مطالعه بیان اوقات در بغداد مصروف داشتند. گویا از کلمات حضرت نقطه یعنی میرزا علی محمد باب چنین فهمیدند که معادی وحشری غیر از این عالم نیست و هر چه هست در این نشأه است. این توهم رانیز ضمیمه خیال خود که داعیه ریاست بود، کردند. در مدت اقامت بغداد، به واسطه آن سودایی که در سرداشت، بعض عبارت که مولد بغاوت و طغیان بود و کشف رازهای پنهان، از ایشان بروز نمود. چون بعضی از مؤمنین طبقه اول باب طاعت این گونه باطیل رانداشتند، اندک اندک آن رابه سمع حضرت ازل رسانیدند و حضرت ازل برایشان متغیرو زبان توبیخ و تهدید گشودند و فرمودند: در این زمان خلق بیان را خواستی از مبدأ دور کنی و قضیه سامری به ظهور رسانی. جناب ایشان نیز به واسطه کشف مأرب باطنی به جانب سلیمانیه و آن اطراف به اسم عزیمت، هزیمت فرمودند. پس از وصول به آن سامان به خیال ریاست، با مردم آنجا خواستند آمیزشی نمایند. مسلک عامه معلوم است، خاصه اگر اد که در عداوت باشیعه بسان افعی اشقرند. جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند، اول عبارات قدح و طعن را از خلفا برداشته، عقاید عامه را در خلافت خلفا، تصدیق نموده و مخالف ایشان را کافرو زندق دانسته، خلفا و ائمه جورا بر امیر المؤمنین و ائمه اطهار ترجیح دادند. چون در آن اوان، برخی از علمای عامه در آن سامان مانند شیخ طبر و ابنای او و شیخ عبیدالله بودند، رنگی که ایشان ریختند، رونقی نگرفت. چندی از بیکاری در آن دیار به تحصیل مقدمات پرداخت و روزگاری به سختی می گذراند تا به تنگ آمد و عریضه به طرز مناجات، خدمت حضرت ثمره، فرستاد که نسخه آن در پیش اغلب بیانین ضبط است که در آخر او، عرض کرده است «ما بعوضه فی دارک و ما بق فی بیتک» و بالجمله آنکه از باب انابه داخل شد و تائب گردید. تا آنکه حضرت ایشان را طلبید و بر سر کارهای نخستین (وکالت امور میرزا یحیی) گذاشتند. یابن الانصاف کسی که در کمال ذل چنین عبارتی عرض نماید، آساز و اوار است که لوای غوایت افرازد؟ بالجمله همین که بر سر کار آمدند، مطالبی که مکنون خاطرشان بود، اندک اندک خواستند به صورت بگیرد و وقوع آن را موقوف به فراهم آوردن مقدمات دانستند. اول اینکه به جمیع ولایات، ارسال مسائل کردن و جلب قلوب نمودن. بعضی رابه تخویف و بعضی رابه تحبیب.

تهیه مقدمات ثانی باب مراده اصحاب رابه روی حضرت ثمره بستن، ثالثا نفاق و جدایی بعضی از بیانین را که اول طبقه بودند چون حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد و ملا محمد جعفر کاشی و ملا رجبعلی و امثال ذلک را جلب قلوب نمودن و هدایا فرستادن. چنان که همان اوقات ملا محمد جعفر کاشی، شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب بعضی کلمات می شنوم. نمی دانم به چه حمل نمایم؟ ایشان در جواب به خط دیگری که گویا خط آن نور چشم (مقصود عباس افندی است) باشد، شرحی نوشته و در اطرف آن لوح به خط خودشان مبنی بر انکار و استغفار

عباراتی نوشته اند که اگر شخص عاقلی بخواند، متحیر می ماند که قائل این گونه عبارات، چگونه مدعی آن قسم شئون می شود. چنانچه صورت آن لوح پیش مهجوره (یعنی خودعزیه خانم نویسنده این جوابیه) موجود است، ارسال خواهم داشت. همچنین جوابی به آقا میرزا محمد آقای قزوینی که مشتمل بر انکار است متناً و هامشاً ارسال داشته.

استخدام چاقوکش رابعاً جمع آوردن بعضی از قلاش و اوباشهای ولایات ایران

برای کشتن را، که در هیچ زمان به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز

پیروان ازل آدم کشی کاری نیافته و غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته. بآن ادعای حسینی

کردن (میرزا حسینعلی خود رامظهر حسین بن علی (ع) می دانسته) این شرار را به دور خود جمع نمودند که از هنرفسی، نفسی برآمد، قطع کردند و از هر خلقی، حرفی بیرون آمد، بریدند.

از اصحاب طبقه اول که اسامی ایشان مذکور شد، از خوف آن خون خوران به عزم زیارت اعتبار شریفه به کربلا و نجف هزیمت نمودند: سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشانی را شکم دریدند، ابوالقاسم کاشی راکشته در شط انداختند، میرزا علی رایپهلوی را دریدند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج پاره پاره کردند، چنانکه بعضی اصحاب را این حرکات، ناسخ اعتقاد گردید تا سید عبادوز، از دین بیان، عدول نموده این بیت را انشاء نموده که:

اگر حسینعلی، مظهر حسین علیست هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

جمع آثار خامساً مکمل این مقدمات، جمع کردن تمام توقیعات و سید باب نوشتجات حضرت نقطه، یعنی

میرزا علی محمد باب و خطوط بدیعه او بود و همچنین جمع کردند نوشتجات خودش، آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار و صایت حضرت ثمره بود. در هر ولایت و پیش هر کس بود، الواح صادر نمود که حضرت ازل جمع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند تا همه را جمع آوری کردند. از جمله نوشتجاتی که در ولایت بود، والده آقامیرزا محمد علی (پسر دوم میرزا حسینعلی ملقب به غصن اکبر که سر جانشینی پدر با عباس افندی غصن اعظم در افتاد و فرقه بهائیه بر اثر این دوشعبه شد) را با خودش و خدمتکار به طهران [تهران] فرستادند و یک بقیچه آن را حضرات، با کمال خوف حمل کرده آوردند، مابقی آن نوشتجات که به قدر دو یخدان بود خود حمل کرده به طهران آورده، حضرات برداشتند خدمت ایشان بردند. سر این مطلب و جمع آوری توقیعات را غالباً ندانستند. لکن مردمان باذکاوت البته می دانند چه فایده داشته: اولاً مداومت به آن آیات تا ملکه برایش حاصل شود که اگر ادعا نماید، به همان سبک بتواند چیزی بگوید. ثانیاً آن خط بدیع، بالمره مفقود شود و خط خودشان جلوه نماید. ثالثاً تم واهم مقصود از جمع توقیعات این بود که احکامی که مخصوص برولایت و وصایت حضرت ثمره است، از میان خلق مرتفع شود با جمله پس از جمع نوشتجات، به مرام خود نائل شدند و مدت‌ها مشغول مطالعه و مشق آیات نویسی بودند. با وصف این مقدمات، چهار مخالفت آغاز نکردند، مگر سر او کمال ادب رانزد حضرت ثمره، منظوری داشتند که تا اذن جلوس نیافته، هرگز در حضور حضرت نمی نشستند.

حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت می کرد از حاجی عبدالغفار و آقامحمد کاظم اصفهانی، که شبی در بغداد کهنه، به خانه ای که حاجی میرزا موسی جواهری پیشکش ایشان کرده (144) بوده، خدمت ایشان رسیدیم. بعد از خوردن گز اصفهان و نمودن بعضی سئوالات و طول انجامیدن صحبت، شام آوردند. سبزی قورمه

بود. جناب ایشان قدری خوردند. یک دفعه باکمال تغییر سر بر آورده باناظر متغیر شدند، که این بوی پیاز چیست؟ مگر شماها منع شدید حضرت ثمره رانشنیده اید (145). ناظر گفت: به سرشمالین خورش پیاز ندارد و شاید کار دش بوی پیاز می داده. فرمودند در خانه ای که حضرت تشریف دارند، چرا باید بوی پیاز در او وارد شود. اگر شام برای حضرت نبرده اید، البته نبرید و شام نخوردند ثانیاً تدارک خورش کردند. آن وقت شام خوردیم. قضیه دیگری به خاطر رسیدن محض تنبیه غافلین که از خواب بیدار شوندمی نویسم و از برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند الا آنکه کتمان حق نباید کرد و آن این است که پس از سفر بدشت، روزی جناب ایشان حضرت ثمره رادر همین خانه به نهار دعوت کردند. من هم جوان بودم. برخاسته در نهایت خدمتگزاری تدارکی دیدیم و منتظر بودیم که تشریف بیاورند. در این اثنا جناب ابوی شمارسیدند. عیال ایشان که کمال و جاهت راداشت با عیال برادر مکرمر مرحوم هر دو دست از آستین در آورده، خودی آراستند و لباس های فاخر پوشیده باکمال نزاکت، منتظر ورود حضرت ثمره بودند که ایشان آمده و آن دورا با آن صباحتی که داشتند، هفت قلم خود را آرایش داده، دیدند. فرمودند شمارا چه شده که هر دو خود را آرایش داده مشاطگی کرده اید، اگر حضرت تشریف بیاورند، به هریک از شما میل نمایند بر ما حرام می شوید. تا تشریف نیاورده اند شما لباسهای خود را تغییر بدهید. حضرات برخاسته وضع را تغییر دادند.

پیشکش کردن قضیه اعجاب از این زمانی که والده آقامیرزا محمد علی (پسر

برادرزاده به عمو میرزا حسینعلی ملقب به غصن اکبر) برای بردن نوشتجات حضرت آمده بود، حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی پدر بزرگوار آن نورچشم (عباس افندی)، امر کردند که سلطان خانم همشیره شمارالباس فاخر پوشانیدن و آرایش دادم. فرمودند ببر، خدمت حضرت ثمره و عرض کن که این کنیزی است که سالها در دامن خود پرورده ام. اکنون برای خدمتکاری آن حضرت فرستادم. استدعا دارم که منتهی بر جان من گذاشته، اورا به کنیزی قبول بفرمایید!! من هم اورا برداشته خدمت حضرت بردم. ایشان مشغول نوشتن بودند. پس از چندی سر بر آورده نگاهی به جانب ما فرمودند و در جواب فرمودند که سلطان خانم، فرزند من است. با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد. البته اورا برگردانید. زیرا که الی اکنون آن حکم جاری نشده است...

تعزیه ی ننه امام مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص

من غریبم حضرت (میرزا یحیی) است. اگر دیگری این دعوی را نماید، بدیهی است که نزد عقلا، عاطل و باطل است. از کسی شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی (او جزو مقتولین 28 شوال 1268 است که در متن کتاب اسمش آمده) و از جناب والد ماجد آن نورچشم که این ادعا را کرد بدون برهان. برهانی که بر طبق آن ادعای خود داشت، فرستادن دستمال خون آلودی بود، برای امه الله و تعزیه ننه من غریبم در آورده بود. آخر کسی ندانست که خون که بود و از برای چه بود؟ کدام تیرسه شعبه برایشان رسیده و به کدام از اعضای ایشان زخم در آمده. باری اینها همه گذشته ولی از ادعاهایی که کرده بودید نمی گذرم و آن این است که نوشته اید «سینه راهدف سهام احزاب ساخت» کی؟ کجا؟ چه وقت؟ تا در بغداد بودند، الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نامسلمان به شیراز و کرمان و یزد و اصفهان و کاشان و طهران [تهران] و جمع ولایات ایران می رسید. دست تکدی دراز کرده و دهان به حرص

وآزبان نموده. در وقت مراجعت چون کشکول درویشان، از پخته و نپخته و دوخته و نندوخته، از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو بود. از اشربه و حلویات یزد و شیرازی نوشیدند، از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می پوشیدند، از رنگ وحنای یزد و کرمان می بستند و از خربزه و گزافهان ندیده و صمصامی جزپشمک و نقل بیدمشک یزد، شنیده نشده که به آن سینه مبارک رسیده باشد. عزیز این عبارات از برای چه و که می نویسد، در صورتی که می دانید که از بدو ظهور این امر از سرائر و ضمائرا گاهم. در معضلات مسائل دین با کدما یک از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند.

قلم شاپور، می زد تیشه فرهاد

تو بودی در سپاهان بالشکرشاد

این نامه بسیار مفصل است و نمونه راهمین کافی است.



میرزا حسینعلی پس از استقرار در عکابه تدریج در دعاوی خود بالاتر رفت و تا حد الوهین رسید و القابی مطمئن برای خود قرارداد که پیروانش او را به اسم نخوانند. از جمله این القاب «طلعت مبارک» و «جمال مبارک و جمال قدم» و «جمال حق» و «جمال بهاء» ولی سجع مهرا و کلمه «ایشان» بود.

دوران زندگی او در عکاز 12 جمادی الاولی سال 1285 است تا سال 1309 هجری قمری و در این سال در ساعت 5 بعد از نصف شب، شب شنبه مطابق دوم ذی القعدة مرد. مدت عمر او 76 سال و شش ماه بود. از آثار او کتاب هفت وادی و ایقان شرحش گذشت. دیگر کتاب اقدس در احکام، هیکل به فارسی و عربی، طرازات و اشارات که خیالات دور و دراز و ادعای الوهیت او را حاوی است و کتاب الواح که مجموعه نامه های اوست به اشخاص بخصوص به سلاطین ایران و اروپا و بالاخره کتاب عهدی که وصیتنامه اوست. بعد از او هم پس از یک سلسله مناقشات افتضاح آمیز، جانشینی وی، به عباس افندی ملقب به غصن الله الاعظم رسید، در مقابل میرزا محمد علی ملقب به غصن الله الاکبر.

از میرزا حسینعلی کمتر عکس در دست است و یکی از او دیده ام بازلف دراز و قیافه درویشان است و بهترین این عکسها را انور و دود در کتاب ردیه خود آورده. میرزا یحیی برخلاف برادر، زیاد اهل سرو صدا و تظاهر نبود و به همان القاب «ثمره» و «صبح ازل» و «وحید» و «مرآت» که باب بدو داده بود، قناعت داشت و در شهر ماغوسا در جزیره قبرس روزگاری گذرانید و صلاحیت خود را در خلافت باب تبلیغ می کرد (146). فی الواقع باب درجایی از بیان می گوید: «لا اله الا انت لک الامر و الحکم وان البیان هدیه منی الیک». و در کتاب دلائل سیعه صریحاً مراتب پنج ساله دین خود را، با حدیث مربوط به مفاوضه حضرت مولای متقیان با کمیل بدین نحو تطبیق می کند:

«نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین [شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مقصود است] که یقین می نمائی برای نکه ظهور موعود منتظر، همان ظهور حقیقت مسئول عنه است که در حدیث کمیل دیده ای: در سنه اول کشف سبحات الجلال من غیر اشاره و در ثانی محوالموهوم و صحوالمعلوم و در ثالث هتک الستر لعلبه السرور در رابع جذب الاحدیه بصفه التوحید ببین و در خامس نور اشرق من صبح الازل را خواهی دید اگر خود هارب نشوی. (رجوع کنید به ص 352 ترجمه مقاله سیاح به انگلیسی تألیف ادوارد براون) پیدا است که صریحاً نظر به میرزا یحیی ملقب به صبح ازل و قصدی که باب

در استخلاف اوبه جای خود داشته است. به هر حال میرزایحیی در تمام این مدت در جزیره بود و آثار او یکی تکمیل بیان است تا واحد یازدهم و دیگر کتابی حاوی مطالب تاریخ و وقایع به نام مجمل بدیع فی وقایع ظهور منیع که بر او به چاپ رسانده و رسالاتی دیگر مثل «رساله نور». آثار او باب راه، پسرش میرزا رضوان استنساخ کرده و طبق قراردادی به کتابخانه ملی فرانسه واگذاشته و از این لحاظ کتابخانه ملی فرانسه بسیار غنی است.

فوت میرزایحیی در هشتاد و دو سالگی شمسی در شهر فاماگوستا (ماگوسا) در روز 29 آوریل 1912 میلادی مطابق با شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و سی قمری اتفاق افتاد و در یک میلی همان شهر که 45 سال تمام در آن می زیست، دفن شد. او برای خود جانشینی معین نکرد و فقط در تهران ابتدا حاج میرزا هادی دولت آبادی و بعد حاج میرزایحیی دولت آبادی وضع ریاست ماندنی داشتند.

توضیحات

1

تحصیلات باب چندان مفصل نبوده است. معلم او شیخ محمد عابد از مکتب داران شیراز بوده و پس از اظهار امر باب، این معلم به شاگرد خود ایمان آورده است (الکواکب الدریه، ص 31). ولی در کتاب "بی بهائی باب و بهاء" بکلی این موضع ایمان آوردن شیخ محمد تکذیب شده.

2

راجع به ریاضت باب اقوال مختلف است. مخالفین وی تأیید ریاضت وی می کنند در صورتی که موافقین بکلی منکرند. اینکه قول یکی از مخالفین صاحب روضه الصفاى ناصری: «روزها در آن آفتاب گرم که حدتی بشدت

دارد سربرهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیزمت تسخیر شمس داشتی. تا تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را بکلیه زائل و به بروز شمس آتش نائل ساخت» اما عقیده میرزا جانی از بابیه صدر اول چنین است: «...اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می شدند تا آنکه خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افرای صرف و کذب محض است» (نقطه الکاف، ص 110-109). صاحب قصص العلمانی نوشته: «در همان زمان که در عتبات مشرف بودن و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می نمودم، میرعلی محمد هم به درس اومی آمد و قلم و دواتی به همراه داشت و هر چند سید کاظم می گفت از رطب و یابس می نوشت و ریش خود را می تراشید یا با مقراض از بیخ قطع می کرد.

3

سید کاظم رشتی شاگرد و مفسر اقوال شیخ احمد احسائی موجد طریقه شیخیه (متولد ظاهر ادر 1205، متوفی در 1259 هجری) صاحب کتاب معروف شرح القصیده.

4

شیخ احمد بن زین الدین احسائی مؤسس طریقه شیخیه صاحب کتب معروف من جمله جوامع الکلم (متولد در 1166، متوفی در 1244 ه. ق.)

5

این نکته را نیز بابیه قبول ندارند چنانکه از عبارت میرزا جانی که فوق نقل شد، برمی آید و همچنین بازمی گوید: «اینکه معروف شده که آن جناب به درس سید حاضر می شدند به عنوان تلمذ صحت ندارد. ولی آن جناب قریب به سه ماه در کربلا تشریف داشتند. گاهی به مجلس موعظه آن مرحوم تشریف می آوردند و مرحوم سید اعلی الله مقامه از نورباطن آن سرور مستمد بودند...» (نقطه الکاف 110-109)

6

میرزای محیط که نامش میرزا محمد حسین کرمانی است، خود او را در کربلا دیده ام، خط شکسته را مانند عبدالمجید درویش می نوشت. چنانچه قرآنی به خط آقا محسن در نزد خود بندیده است و خواص سوره آن به خط میرزای محیط است، خود بشخصه مدعی نیابت سید بوده ولی تربیت دو پسر را که یکی آقا سید حسن و دیگری آقا سید احمد بودند به عهده خود گرفته به خدمات ایشان اشتغال داشت و نیابت آن سید را در کربلا ملاحظه نمودم و مدعی و مسلم نزد قوم بود. (حاشیه نسخه)

7

حاجی میرزا کریم خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله از شاگردان سید کاظم رشتی بود و مذهب شیخیه را بعد از سید پیشینیانی کرد و با همه کسانی که ادعای خلافت وی را داشتند مخالفت نمود، از جمله با سید باب. زمان تولد حاجی محمد کریم خان در هجده محرم 1225 و وفاتش در 22 شعبان 1288 هجری است. وی اولین کسی است که برباب و مذهب وی ردیه نگاشته است. از کتب متعدد او مهم تر از همه ارشاد العلوم است. (برای اطلاع بر سایر تألیفات او که در رشته های حکمت و حکمت الهیه و اخبار و فقه است، رجوع کنید به کتاب تذکره الاولیاء که در شرح حال او پسرانش نوشته شده و مقاله نگارنده در مجله یادگار سال 5 شماره 4-5-6-7)

8

از حاجی ملا باقر واعظ شیرازی در کربلا شنیدم میرزا علی محمد مدتی در مسجد پشت سر ضریح حضرت سیدالشهدا مشغول به ریاضت بود. تمام روزهای تابستان به روزه به سر می برد و در تمام روز و شب یک نوبت غذایی

خورد آن هم بدون حیوانی و حاجی سید کاظم رشتی رباب به سوی امام عصر معتقد بوده و اسم باب بر او مقرر گردید. حاج سید کاظم رباب الله المقدم در نوشتجاتش می نویسد. از رقعہ جات او بسیار دیده ام. (حاشیه نسخه)

9

ظاهراً «اشهدان علیا قبل محمد بقیه الله» این دستور را سید باب در حین مراجعت از حج در طی توقیع مفصلی به ملا صادق معروف به مقدس خراسانی فرستاد و او را مأمور کرد که تفسیر سوره یوسف اولین اثر باب را در روی منبر بخواند. بدین ترتیب که: «یا ایها الرجل صل فی المسجد الذی نزل الایات من ریک فیہ و ادرس بآیاتنا فیہ بالعدل من الفائزین. قل امحوا کل الکتب و ادرسو ابین الناس بآیاتنا و اکتبوا منزل من یدی بالمداد الذهب لتکونن من المتقین.» ملا صادق چنین کرد و بر اثر شورش و غوغایی که از این هرزه درایی و گستاخی برخاست، او را گرفته تازیانه اش زدند و ریشش را سوزاندند و با قدوس (ملا محمد علی بارفروشی) و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را مهار در بینی کرده و رویشان راسیاه نموده و در کوچه گرداندند و سپس آنان را از شهر بیرون کردند. در سعیدیه شیراز ایشان با سید باب که از حج برگشته بود، ملاقات کردند. ملا صادق و قدوس از آنجا به قصد تبلیغ حاجی محمد کریم خان به کرمان رفتند. در تاریخ نوجهانگیر میرزای نویسد: «از جناب علامی فهمای مجتهد العصر و الزمانی میرزا محمد جعفر توپسرکانی مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین ایشان این بود که لاله الا الله علی محمد نائب الله.» (297)

10

تنها ماه نوزده روزه منحصر به ماه رمضان نیست، بلکه باب طریقه ای خاص و بدعتی تازه در حساب روز و ماه و سال آورده و میرزا حسینعلی هم آن را قبول نموده است. به این ترتیب که وی هر سال رابه نوزده ماه و هر ماه رابه نوزده روز تقسیم کرده و پنج روزیادی را طبق دستور «الایام الزائده من الشهر و قبل شهر صیام» نامیده و آنها را به عنوان «مظاهر الهابین الیالی و الایام» از حدود روزهای دیگر سال خارج کرده. ماه روزه، آخرین نوزده روزه آخر سال است به طوری که عید نوروز عید روزه قرار می گیرد. این نوزده ماه هر یک به اسمی خاص موسوم است بدین ترتیب:

1- شهر البهاء 2- شهر الجلال 3- شهر الجمال 4- شهر العظمه 5- شهر النور 6- شهر الرحمه 7- شهر الکلمات 8- شهر الاسماء 9- شهر الکمال 10- شهر العزه 11- شهر المشیه 12- شهر العلم 14- شهر القول 15- شهر المسائل 16- شهر الشرف 17- شهر السلطان 18- شهر الملک 19- شهر العلاء.

هفت روز هفته را نیز بر خلاف معمول (شنبه، یکشنبه، دوشنبه...) یک نام خاصی نهاده:

یوم الجلال (شنبه)، یوم الجمال (یکشنبه)، یوم الکمال (دوشنبه)، یوم الفضال (سه شنبه)، یوم العدل (چهارشنبه)
یوم الاستیجال (پنجشنبه) و یوم الاستقبال (جمعه)

همچنین مبدأ تاریخ آنان نیز با دیگران مختلف است و آن شروع می شود از واحداول از ظهور باب. هر واحد نوزده سال است. (به حساب ابجد کلمه «واحد» مساوی است با 19)

این طرز تقسیم و تسمیه بی شباهت به زرتشتیان نیست. (رجوع کنید به تاریخ ادبیات براون، جلد اول)

11

در لقب این شخص شاهزاده اعتضاد السلطنه اشتباه کرده است. (رجوع شود به شرح حال سیدیحیی دارابی در همین کتاب).

12

حسین خان «به یکی از فراشان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد و شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که در آن مجلس حاضر بود، حسین خان را بر این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند». (تاریخ نبیل)

13

شیخ ابوتراب درباره ادعای امر جدید از باب جو یا شد. باب گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم». امام جمعه گفت: «همین مطلب را روز جمعه در مسجد وکیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید». چون شیخ ابوتراب برخاست و مجلس برهم خورد، حسین خان برای رهایی باب، ضامن خواست. سیدعلی خال سیدباب که از تجار شیراز بود، ضمانت کرد که سیدباب برخلاف اسلام رفتار نکند و الا او از عهده برآید.

روز جمعه باب در مسجد وکیل گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر و حدانیت خدا هستم. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند.»

این مطلبی بود به نقل از تاریخ نبیل زرنندی از بابیه دوره باب. اینکه بینیم مورخ مسلمان، مرحوم هدایت، چه می گوید: «روی او راسیاه کرده به مسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ ابوتراب امام جماعت را بوسیده استعفا کرد.» (روضه الصفا)

اماد در کتاب مقاله سیاح این مطلب چنین آمده: «بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید.» (ص 10)

14

وقتی قرار انعقاد مجلس مناظره گذاشته شود، عده ای از علمای اصفهان مثل حاج ملا محمد جعفر آبادی از شرکت در جلسه اتناع کردند. بدین عنوان که در صورت غلبه، جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد. اصلانقشه منوچهر خان هم همین بود. اما مناظر آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود. (رجوع شود به کواکب الدریه، ص 73-74)

15

فرمان حاجی میرزا آقاسی به علمای اصفهان در باب تبعید باب به ماکو در اواخر کتاب آمده. اما راجع به بردن سید، اعتضاد السلطنه خیلی زود مطالب را گذرانده و تفصیل آن این است که پس از فوت معتمد الدوله (ربیع الاول 1263) برادرش گوگین خان، باب رابه دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهسون به ریاست باب بیک بیات ماکوئی ار راه کاشان به طرف تهران گسیل شد. در کاشان، حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف نقطه

الکاف بادادن صدتومان رشوه باب راشب به خانه خودمهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه کلین (به ضم کاف تازی و فتح لام) آمدند. از آنجا، سیداجازه ورود به تهران خواست. ولی محمدشاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه ای نوشت که مختصراً این است: «چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران [تهران] است و ملاقات به طور شایسته ممکن نه، شما به ما کورفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگویی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست.»

محمدبیک چاپارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود، دستور داشت که او را از خارج شهر هابه ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند. بالاخره باب راه ماکو رساند و در همین ماکو بابه قول سیدباب «ارض باسط» است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. از شعبان 1263 تا جمادی الاولی 1264 باب در ماکو بود. ولی چون مریدان او کتبایا شخصابا او مراد شده بودند، وی راه قلعه چهریق که باب آن راه تطبیق عدداً بجدی «جبل شدید» نامیده، بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل - شعبان 1266 - وی محبوس چهریق بود (مگر حین محاکمه در تبریز) و تنها کسی که همیشه با او بوده، آقا سید حسین یزدی کاتب وی بود.

16

حضار مجلس بر طبق گفته مرحوم میرزا مهدی خان زعیم الدوله حکمت که پدر و جدش در آن مجلس شرکت داشته اند، عبارت بودند از علما: ملا محمد مقانی ملقب به حجه الاسلام رئیس علمای شیخیه و حاج ملامحمد نظام العلماء و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا محسن قاضی و حاج میرزا عبدالکریم و میرزا حسن زنوزی ملقب به ملاباشی و پدر و جد میرزا مهدی خان. از رجال حکومت: محمدخان زنگنه امیر نظام و میرزا فضل الله علی آبادی ملقب به نصیرالملک و زیرو ولیعهد ناصرالدین میرزا و میرزا جعفر خان ناظم مهمام دول خارجه مشیرالدوله و میرزا موسی تفرشی مستوفی کل و میرزا مهدی خان ملقب به بیان الملک (نثار گمرودی از شعرای مهم اوائل دوره ناصر) منشی مخصوص ملا محمد از رؤسای شیخیه است که در سال 1268 فوت کرده و پسر او میرزا محمد تقی از اولین کسانی است که بردین باب ردیه نوشته اند. حاجی ملا محمد نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا نیز از علمای شیخیه بود و در طی سفری که ناصرالدین میرزای ولیعهد به نیابت پدر برای دیدار نیکلای اول که به سرکشی نواحی قفقاز آمده بود رفت، وی نیز شرکت داشت.

ملا محمد بعداً صورت مکالمات مجلس را باضمیمه مطالبی دیگر در رساله ای مرتب و منتشر کرد. وفاتش در سال 1271 اتفاق افتاد. رضاقلی خان هدایت از روی خط وی قضایای مجلس را نقل کرده است و مطالبی هم که اعتضاد السلطنه نوشته کم و بیش از همان منبع است.

17

نسبت به فصاحت و بلاغت، عموم و خصوص مطلق است؛ چه هر کلام بلیغی فصیح است ولی هر کلام فصیحی بلیغ نیست.

18

قسم استظهاری تغلیظ صیغه قسم است (بالله العلی العظیم) و نظایر آن خواه به مکان (قسم به کعبه و امثال آن خوردن) یا به زمان (قسم به عیدین یا روز جمعه) و اینگونه قسم مستحب است چه تأکید قبول می کند.

19

معنی کوثر را اینجا بسیار زیاد گرفته اند و خداوند پیغمبر را به داشتن فرزندان بی شمار وعده می دهد.

20

در روضه الصفا این طور نوشته شده: «عالی جناب فضایل مآب حجه الاسلام آخوند ملا محمد مقانی که از فضایل عهد و مشربش برفیق مشرب علمای شیخین بود، تاب نیاورده گفت: «ای بی دین توشکیات نماز نامی دانی ودعوت بابت می نمایی؟»

21

ناصرالدین شاه میرزا از این ترسیده که مبادا راست شود و عمر پدرش طولانی گردد. از این جهت راضی نشد (حاشیه نسخه)

22

سن سید در آن موقع بیش از حدود 27 تا 28 نبوده است؛ چه خود او در کتاب بین الحرمین می نویسد: «یا ایها الملان اسمعوا. حکم بقیه الله من لدن عبده علی حکیم وانه ابعد قود لدفی یوم اول المحرم من سنه 1236 (کتاب بین الحرمین به نقل از کتاب سید علی محمد باب تألیف نیکل اولی گویا 1235 درست تراست و نیکلا اشتباه کرده).

23

راجع به چوب زدن سید باب، خوب است که بیان یکی از موافقین و یکی از مخالفین آورده شود. صاحب روضه الصفا ناصر می نویسد: «...مجلس منقضی شد و محمد کاظم خان فراشبازی ولد اسماعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود، سید را به منزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب مردم در کار او به شبهت افتاده بودند، دیگر روز سید را به حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یاساق زنند. فرایشان سرکاری بنا بر حسن عقیدت در این کار تقدیم نکردند. به حکم علمای اعلام، حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد.»

امامیرزا جانی می نویسد: «...گفتند که بایست سید را چوب زد. ولیعهد به فراشهای خود گفت که بایست سید را چوب بست. گفتند شما بفرمایید که ما خود را از پشت بام پرت نماییم، سخن می شنویم و این کار را نمی کنیم. حضرات ملاها گفتند بلی چون که ایشان سید می باشند، خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه خود دعوت نمود و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هجده چوب به پاهای مبارک زد به عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است و محل ذکرش حال نیست. (نقطه الکاف ص 138) پس از ختم این مجلس که محمد شاه برای روشن کردن مطلب و دعوی باب از تهران فرمان انعقادش را داده بود، ناصرالدین میرزا گزارشی تنظیم کرده نزد پدر خود می فرستد. عین گزارش در اواخر کتاب آمده.

24

چنانکه ذکر شد حاجی هر چند که به علمای اصفهان در طی مکتوبی که متن آن در دست است و در اواخر کتاب چاپ شده بود که باب را به ما کوخواهد فرستاد ولی خود باب وعده داده بود که او را به تهران آورده با علمار و بر او نماید. وقتی به

کناره گردمی رسد، حکمی از حاج میرزا آقاسی رسیده قصبه کلین رامقرباب معین می کند. بیست روز باب در آنجا بود و حاجی درخواست وی را در باب اجازه ورود به طهران [تهران] نپذیرفت. بلکه محمدشاه راضی کرد که سیدرابه ماکو ببرد.

25

حشمت الدوله حمزه میرزایکی از پسران عباس میرزا و برادر محمدشاه است.

26

آقا محمدعلی پسرزن آقاسیدعلی بوده است.

27

وی از حروف حی یعنی از هجده نفر مؤمنین اولیه است که ببا برادرش پیش باب بودند و در حقیقت کاتب باب بود و در طی اقامت در ماکو برای باب روزها به صدای بند کتاب محرق القلوب می خوانده و این کتاب در مرثیه و فضائل امام حسین (ع) است تألیف آقامهدی نراقی (نبیل زرنندی)

28

حشمت الدوله به قتل باب راضی نبود؛ چه گذشته از آنکه کشتن سیدی راجائز نمی شمرد، از اینکه امیر کبیر اورا مأمور به قتل فردی نموده دلتنگ بود. زیرا وی مثل کلیه شاهزادگان بخصوص اولاد عباس میرزا به خود مغرور بود. در همین قضایا، وی فرمان امیردرباره باب بدومی رسدومی گوید: «مراچنان گمان بود که لطف آن حضرت (یعنی امیر کبیر) سبب شود که فتح سرحدات روم و روس و جنگ باملت پاریس و پروس رابه من محول فرماید (کواکب، صفحه 234 و مقاله سیاح، صفحه 58). درست ده سال بعد از این وقایع بود که ناصرالدین شاه، حمزه نیز از اراممور جلوگیری ترکمانان کرد. اما این شاهزاده که آرزو مند جنگ باروم و روس بود، بر اثر مخافت وزیرش میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی از ترکمانان شکستی فاحش دید و بیشتر ایرانیان به اسارت ترکمانان افتادند.

29

برادر میرزا تقی خان امیر کبیر که در زمان قدرت امیرعهده دار امور آذربایجان بود.

30

میرزا مسعود گرمرودی وزیر خارجه است که خانم ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه رابه زنی گرفت و حاج میرزا علی از آن زن متولد شد.

31

«باب رادر کوچه و بازار گرداندند در حالی که شبکلاهی بر سر داشت و پیاده پای برهنه راه می رفت و محمد علی به زنجیر بسته بود.

(مفتاح باب الابواب، صفحه 235-234)

32

رک: توضیحات

33

راجع به جسد باب چون اختلاف قوال بین مسلمان و ازلیه و بابیه زیاد است، در اواخر کتاب مفصلاً به نقل هر یک خواهیم پرداخت.

34

ملاحسین پسر ملا عبدالله صباغ است و در سال 1229 متولد شده (تاریخ نبیل زندی). تحصیلات اولیه را در بشرویه و سپس در مدرسه میرزا جعفر کرده و به قول صاحب ناسخ التواریخ «روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسمیه از قبیل صرف و نحو و فقه و اصول مصروف داشته بود». پس از آشنایی با مبادی عقاید شیخ احسائی به کربلا رفت و در حلقه شاگردان سید کاظم درآمد و خانواده خود را هم به کربلا برد. مدت تلمذ وی در پیش سید کاظم نه سال طول کشید و طبق منابع بهائی چون حجه الاسلام سید محمد باقر شفتی معروف در اصفهان دید که علم او طلاب نسبت به شیخیه مطالب زشتی می گویند و نزدیک است کار بین مخالف و موافق به جنگ و زد و خورد کشد، نامه ای به سید کاظم نوشت تا به اصفهان آید یا نایی بفرستد که مطالب مابه اختلاف مورد بحث قرار گیرد. سیدرشتی ملاحسین را فرستاد و او توانست در مدت هفت ماه حقانیت اصول شیخیه را ثابت کند. در بازگشت از این سفر بود که از مرگ سید کاظم مطلع شد و چون سید آنان را به نزدیکی ظهور بشارت داده بود، پس از 40 روز اعتکاف در مسجد کوفه، ملاحسین در طلب گم شده برآمد. در شیراز وی اول کسی بود که پیش سید باب رفت و به همین جهت سید او را «اول من آمن» نامید و در عداد «حروف حی» قرار داد. (رجوع کنید به ظهور الحق و کواکب و تاریخ نبیل زندی)

35

عین این مطالب با تغییر بسیار کمی در جملات در ناسخ التواریخ نیز به نظری رسد.

36

آخوند ملا محمد تقی هراتی را خود در کربلا ملاقات کردم و مدتی با وی آخوند ملا رجبعلی اصفهانی مقتول و سید محمد اصفهانی حشر داشتم. مرد کوتاه قد و چهارشانه باریش سفید بود و بسیار با فضل و دانش. (حاشیه نسخه از محمد حسین حشمت السلطنه)

37

از علمای معتبر در فن اصول بود و طبق منابع بهائی در دستگاه سید مرحوم حجه الاسلام شفتی همه کاره بود. پس از گرویدن به باب در آذربایجان، وی نامه بدومی نوشت و جواب می گرفت، اما بعد «بیم و وهم او را گرفته تغییری در احوالش حاصل شد». به همین جهت وقتی در کربلا فوت کرد، نه از مسلمانان کسی به جنازه اش حاضر شدند از بابیان و بهائیان و حتی شاگردانش هم حضور نیافتند. سرانجام شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی با دست خود وی را شسته کفن نمود و بر او نماز خواند و به خاک سپرد. (ظهور الحق، ص 96)

38

این حاجی میرزا جانی از بابیه بسیار تند و صاحب کتاب نقطه الکاف است. کتاب وی هر چند به مناسبت جهل و تعصب مؤلف مطالبی بسیار کودکانه و عوامانه است، ولی از لحاظ احتوای بر بعضی از اسناد و نصوص، بسیار معتبر و از این لحاظ

منفور و مطرود بهائیان است. چاپ این کتاب از روی نسخه منحصر به فرد کتابخانه پاریس به همت ادوارد براون صورت گرفته و مقدمه ای هم براون بر آن نوشته که می گویند از انشای شیخ محمد قزوینی مرحوم است.

39

خانواده وی از همه علما و روحانیون بودند. ملا صالح برادر وسطی و ارشد از وی ملا محمد تقی معروف به شهید است و کوچکتر از همه ملا محمد علی. ملا محمد تقی در امر دین بسیار شدید بود و او کسی است که شیخ احمد احسائی را به مناسبت اعتقاد به جسم هورقلیائی و تضاد این فکر با اعتقاد سایرین، در خصوص معاد جسم عنصری، تکفیر کرد. (در این خصوص رجوع کنید به کتاب قصص العلمای میرزا محمد تنکابنی و کتاب «سید علی محمد مقلب به باب» تألیف نیکلا). هر سه برادر تحصیلات خود را در برغان و قزوین و سپس در قم پیش میرزا ابوالقاسم قمی معروف صاحب قوانین الاصول و از آن به بعد پیش آقا سید علی صاحب ریاض تمام کردند. ملا محمد علی به معتقدات شیخیه تمایل پیدا کرد و ملا محمد صالح مرد سلیم النفسی بود که زیاد در این امور مداخله و اصرار نداشت. در اواخر ایام حیات در کربلا بود و در آنجا درگذشت. اما حاجی ملا محمد تقی بسیار شدید بود و چون بابیه نیز به شدت مبارزه می کرد و آنهارا کافر می دانست، بابیهها و ارواحشیا نه در مسجد کشتند. قره العین دختر ملا صالح زن پسر ملا محمد تقی یعنی ملا محمد پسر عموی خود بود.

40

بیان شاهزاده خالی از مسامحه نیست و طوری تصور می رود ملا حسین در همان سفر تبلیغی اول به خراسان در چنین جریانی افتاده. ولی این اشتباه است. زیرا پس از آن سفر به عزم دیدن سید باب که در چهریق محبوس بود، از راه قزوین و آذربایجان پیاده به محبس سید رفت و در بازگشت، از راه مازندران در بار فروش با قدوس ملاقات کرد و سپس به خراسان رفت.

41

پس از افتضاحی که در بدست کردند، بابیه روی به مازندران نهادند. ولی قبل از آنها خبر شایع اعمال آنان منتشر شده بود و مردم متدین مازندران در پی فرصتی بودند که آنان را گوشمالی سختی دهند. تا اینکه در قصبه نیلا هنگامی که بابیه در خواب بودند، مورد حمله و سنگباران قرار گرفتند و شدت این حمله به حدی بود که اصحاب فسق و فجور متفرق شدند و فقط قره العین ماند و جوانی به نام میرزا عبدالله که از او حمایت می کرد. و حتی ملا محمد علی بارفروشی (قدوس) هم بالباس مبدل گریخت. مردم متدین و دلیر مازندران حمله کردند و هر چه در چادرها بود، به غارت بردند.

تاریخ نبیل زندی و ظهور الحق

42

قره العین که خمیرمایه فتنه بود، پس از آنکه در قصبه نیلا، از دست مسلمانان جان به سلامت برد، در مازندران همچنان به تبلیغ مشغول بود تا اینکه به نور رسید. در این اوقات محمد شاه فوت کرد و در کارهای مملکتی فترتی پیش آمد. اما همین که ناصرالدین شاه روی کار آمد، قره العین که بی میل نبود به قلعه طبرسی برود، دستگیر شده به تهران گسیل گردید و در خانه میرزا محمود کلانتر هم چنان محبوس بود تا کشته شود.

43

علی آباد قصبه ای بود بر سر راه طهران [تهران] به ساری و تهران به بابل (بارفروش سابق) که امروزه نام شاهی خوانده می شود. این قصبه به مناسبت موقعیت عالی ارتباطی خود ترقی کرده اینکه ایستگاه درجه اول راهن و مرکز کارخانه های نساجی و کنسرو کشور است.

44

کشتن خسرو بیک قادی کلائی از طرف ملاحسین نبوده و باز شاهزاده مؤلف مساحمه کرده است. پس از توافقی که بین عباسقلی خان و بابیه می شود، تصمیم می گیرند که صبح زود ملاحسین و همراهانش از بارفروش راه بیفتند و به راهنمایی خسرو بیک تا ظهر به شیرگاه برسند و از مازندران خارج شوند. خسرو بیک و همراهانش بابیه راه بیراهه کشیدند و در پناه درختان و جنگلهای انبوه تا توانستند از بابیه کشتند. تا اینکه ظهر گذشت و ملاحسین از نرسیدن به شیرگاه نسبت به خسرو بیک ظنین شد و توقف کرد. خسرو در این حال پیش آمده به ملاحسین گفت که اگر بخواید جان سالم بدر برید، باید اسب و شمشیر خود را به من دهید. در طی این جروب بحث میرزا محمد تقی جوینی با خنجر به شکم خسرو زده او را کشت.

کواکب و نبیل زرنندی

45

بقعه شیخ طبرسی آرامگاه شیخ احمد بن ابی طالب معروف به شیخ طبرسی است. براون که در 26 سپتامبر 1888 آن را دیده، وصف مختصری از آن نوشته می گوید: در 15 میلی بارفروش واقعه است و اسم شیخ به روی لوحه ای به شکل زیارتنامه بردیوار ضریح آویزان بوده. بقعه عبارت است از حیاطی مستور از علف و بناهای مختصری. جلوی درب نائی است گلین که دالانی مسقف آن راه حیاط وصل می کند. در این حیاط دوسه درخت پرتقال و چند قبر دیده می شود. ساختمان طرف دیگر حیاط 20 پا طول و ده عرض دارد و شامل دو اتاق است و قبر در وسط یکی از آن دو واقع شده است.

براون: یک سال در میان ایرانیان

46

کلمه «شیر حاجی» نمی دانم اصلاً از کجا آمده جز اینکه از زمان صفویه به این طرف در کتب استعمال شده (رک: مجمع التواریخ) و گویا جای کلمه ای است که امروز «مزغل» گفته می شود.

47

«قبل از محاصره شدن به قدمقدور آذوقه و ذخیره در قلعه فراهم کرده حتی گاو و گوسفندان خود را به قلعه آوردند و علی المشهور در ابتدای ورود به قلعه چهل گاو شیرده، چهار صدر رأس گوسفند و مقدار کافی برنج همراه آوردند. اما اسلحه ایشان در ابتدا منحصراً به شمشیر بود. اخیراً پنجاه قبضه تفنگ و مقداری سرب و باروت تدارک کرده فقط بر چهار مواظب می شدند که کسی نزدیک نیاید و عقب نشانند سپاه را با حملات نزدیک و دست به گریبان و به کار بردن شمشیر متصدی می گشتند و فقط چهل رأس اسب دار ابوده و مابقی کلا پیاده بودند.»

کواکب، جلد اول ص 144

48

«جمعیت متابعین ایشان به دوهزارکس رسید که مرگ راحیات خودمی دانستند...وهم آیینان آنان دردارالخلافة وسایرامکنه مردمان رابدیشان دعوت می کردندویا باسلحه برای ایشان روانه می داشتند...دران ولایات مشتهرگردید که نایب حضرت صاحب الزمان وگروهی ازشیعیان اوظهورکرده اندوسابقانیزدرباره باب بعضی سخنان عوام پسندگوشزدخلایق شده بودوغالب زیرکان درامرانها متردد بودندواغلب دل درآنها بسته داشته.»
روضه الصغای ناصری

49

محمدسلطان یاورپسرعموی عباسقلی خان بودوچنانکه درمتن دیده می شود،براثروا خواهش وی به جنگ بابیه آمده.این شخص برخلاف عباسقلی خان که مردبی سروصداواقفاده ای بودنسبتامیل به تظاهرداشت.چنانکه عباسقلی خان،باوجوددرجه نظامی که داشت(گویاسرتیپ بود)،کمتربه خودمی پرداخت.ولی محمدسلطان بیشترلباس یاوری نظام می پوشیدوهمین امرباعث مرگ اوشد.زیرادرشب حمله بابیه،عباسقلی خان که لباس سربازی برتن داشت،به سلامت جست.ولی محمدسلطان راکه لباس مشخص نظامی صاحب منصبی داشت،بابیه شناختندوپاره پاره کردند. این شهیدسعیدجدخانواده شهیدی مازندران است وازطرف ناصرالدین شاه درازای این فداکاری ده «خردوم کلا» به ورثه اوداده شده واهالی آن حدودمعتقدنداصل این کلمه «خون تاوان کلا» بوده است.(نقل ازبیانات آقای کسرائی ازماندگان عباسقلی خان لاریجانی ساکن شاهی.)

50

شاهزاده مهدیقلی میرزاپسریستمین عباس میرزانایب السلطنه بودولقب سهام الملک داشت.وی برادرحمزه میرزای حشمت الدوله والی تبریزاست درهنگام قتل باب .خانلمیرزای احتشام الدوله هم که پیش ازواحکومت مازندران داشت،برادردیگری بود.

51

«قره واسکس ازتوابع علی آبادکه دریک فرسنگی شیخ طبرسی واقع بود.»

روضه الصغای ناصری

52

طرزلباس پوشیدن وجنگیدن وعربده کشیدن بابیه بسیارهول انگیزبود.مؤلف کواکب دراین خصوص می نویسد:«ماهیت آنان ازترتیب لباس وآداب به طرزمخصوصی بودکه مشاهده آن خالی ازوحشت نبود.یعنی کلایک پیراهن کرباسی عوض لباس پوشیده بودندکه آستین آن تاسرمرفق ودامان آن تاسرزانوبودوهرکدام قداره باشمشیری حمایل افکنده.به یک فورم هریک کلاه شبی برسرداشتند.

کواکب الدریه،ج17،ص15

53

غرض ظل السلطان علی میرزا از پسران ارشد فتحعلی شاه است که پس از مرگ پدر خویش چون میرنوروزی دم از سلطنت زد و خود را عادل شاه نامید و نو در روز سلطنت کرد. چون محمد میرزابه نام محمد شاه به کمک سفرای روس و انگلیس بر تخت نشست و وی گرفتار گردید، اهل حرم بخصوص زنان به شفاعت وی برخاستند و میرزا بزرگ قائم مقام در مقام شفاعت به محمد شاه گفت: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء و جنوده النساء.» تاریخ عضدی

54

رجوع شود به توضیح شماره 49.

55

در نقطه الکاف شب نهم ذکر شده، ص 172.

56

آقا میرزا فضل الله بندپی از قوت قلب ملاحسین بشرویه از قول آقا محمد حسین لاریجانی می گفت: «زمانی که گلوله میرزا کریم خان برسینه او خورد و احساس زخم نمود، در روشنی آتش که گاه شعله می کشید، دیدم آرام دست برسینه می برد و به روشنایی آتش، خون سینه را که به دست او آلوده بود، می دید. بعد از یقین از کاری بودن زخم، خود و اصحابش را آرام آرام به قلعه رسانید؛ بدون اضطراب و افتادن از اسب.» در کربلا این قصه به من نمود. (حاشیه نسخه از حشمت السلطنه)

«...میرزا کریم خان تفنگی به جانب آن انداخت. برسینه پر کینه آن آمد. آقا حسن به گلوله دیگر شکمش

حقایق الاخبار ناصری

رامجروح ساخت...»

قاتل ملاحسین به روایت خود بابیه، عباسقلی خان لاریجانی بوده نه کریم خان اشرفی یا محمد حسن خان لاریجانی. در ضمن تحقیقی هم توسط نگارنده این سطور در شاهی از نواده عباسقلی خان صورت گرفت، ایشان نیز همین نظر را تأیید کردند که چون ملاحسین آن شب براسبی قزل سوار بوده شناخته شده و عباسقلی خان از بالای درختی او را هدف گلوله ساخته است. (برای تفصیل قتل ملاحسین رجوع شود به:

نقطه الکاف، ص 172 و کواکب الدریه، ص 192 و تاریخ نبیل زرنندی 301-303)

57

جسد ملاحسین را ملا محمد علی شبانه به دست خود در گوشه بقعه دفن کرد و غدغن نمود کسی آن را بروز ندهد. در آن شب سی و شش نفر دیگر از کشته های خود را بابیه، در خاک کردند. تعداد مجروحین بیش از 90 نفر بود. نبیل زرنندی، ص 303

58

پس از کشته شدن ملاحسین که ریاست جنگی بابیه را داشت، ملا محمد علی، برادری ریاست سپاه بخشید و شمیر و عمامه برادرش را نیز بدو داد و وی که میرزا محمد حسن نامیده می شد، بیش از هجده یا نوزده سال

نداشت. در چنین سنی بود که به قول صاحب نقطه الکاف صاحب «مقام بابیت ورکن رابع و منصب سیدالشهدایی!!» گردید.

59

آقارسل از اهل بهنمیردهی از توابع بارفروش (بابل) است براون در تصحیح نقطه الکاف نتوانسته کلمه بهنمیری را بخواند و به اشکال مختلف نوشته است. (ص 168 و 191 نقطه الکاف)

60

علت این کار اختلافاتی بوده که بین وی و عباسقلی خان وجود داشته و به امر سردار لاریجانی این تیراندازی انجام گرفته.

61

پوشیده نباشد که چرم رابه حالت نیم جوشیده نمی توان خورد بلکه حالت برشته یانیم برشته می خورند. چنانکه در سال مجاعه محرر باچشم خود دید که چنین کردند.

(حاشیه نسخه)

62

در حاشیه نسخه اصلی که به خط حشمت السلطنه است و به ظن قوی، وی بابی بوده است، کاتب نوشته: «تاریخ نویس می بایست صورت عهدنامه رامی نوشت. چیزی که از تاریخ پسند است، استحضار خواننده از مرقوعات و عدم تعصب در تحریر است و این هر دو در این تاریخ مفقود است.»

امازاجع به مهر کردن قرآن گوید درست است و مورخین بابی تصریح کرده اند. از جمله صاحب نقطه الکاف نوشته: «...شاهزاده قرآن را مهر نموده و عباسقلی خان نیز مهر کرده... و نوشته به هر کجاکه می خواهید بروید...» (ص 192، کواکب و 179 جلد اول)

صاحب حقایق الاخبار ناصری می نویسد: «...پس از تحریر امان نامه که در حقیقت نامه قتل ایشان بود.» ولی فرماندهان قوای اسلام و علمای اعلام در قتل آن قوم محق بودند. زیرا قرآن کریم می فرماید: وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفرانهم لایمان لهم لعلهم ینتهون و کلام خالق مجید صریح و روشن و غیر قابل تفسیر است درباره این گونه مردم.

63

پس از ورود بابیه به اردو، فردای آن روز به اصرار شاهزاده مهدیقلی میرزا، ملا محمدعلی امریه خلع سلاح همراهان خود داد. پس از این عمل «موقع نهار رسید و در یک محل وسیع آنان را برای صرف نهار صدا زدند و به غیر از رؤسا (حاج محمدعلی باسران بابیه) که در منزل شاهزاده بودند، باقی بر سر طعام حاضر شدند. اما هنوز لقمه ای از خوان برنداشته و بردهان نگذاشته بودند که از اطراف برایشان شلیک کردند و جمعاً بر سر آن خوان طعام، طعمه گلوله جانستان شدند.

کواکب الدریه، جلد اول، ص 180

64

«در این مهلکه تن ما زندرانی و هزاروپانصد تن بابیه به قتل رسیدند.»

روضه الصغای ناصری

65

سعیدالعلمای بارفروشی از بزرگان روحانیون ما زندرانی بود که در مقابل بابیه ایستادگی فراوان نمود و از راه حمیت دین، ملا محمدعلی را از عباسقلی خان گرفت و پس از آنکه به دست خویش دو گوش و بینی وی را برید، با تبر زینی آهنین

بر فرق اونواخت. آنگاه حکم داد تا به میدان شهرش برده به قتل رسانند و جسدش را بسوزانند، در سلخ جمادی الثانی 1265 هجری قمری. جسد وی سوخته و نیم سوخته در مدرسه میرزا زکی به توسط یکی از علمای نام حاجی علی حمزه که با سعیدالعلمای چندان صفایی نداشت، دفن گردید. (رجوع شود به نقطه الکاف، ص 201- کواکب الدریه، ص 186 و «مجموع بدیع در وقایع ظهور منیع» به قلم میرزا یحیی صبح ازل، ص 15 چاپ براون).

66

کمی مسامحه آمیز است. زیرا بعضی از آن ها را در شهرهای مختلف مازندران کشتند. از جمله دو نفر از اسرا به نام نعمه الله آملی و محمد باقر خراسانی در آمل به جزای خویش رسیدند. وقتی که شخص اخیر را خواستند بکشند، طناب دستش را پاره کرد و شمشیر از دست جلاد گرفته او را گردن زد و سپس به مردم حمله نمود تا اینکه هدف گلوله اش ساختند. پس از مرگش در جیب وی قطعه ای از کباب گوش اسب یافتند.

ملل و نحل در آسیای مرکزی، کنت دو گوینو

67

ملا محمد علی پسر آخوند ملا عبدالرحیم علی التقریب در سال 1227 ه. ق. متولد شد و تحصیلات وی در کربلا انجام گرفت. پس از ورود به ایران از خود فتاوی جدید صادر کرد. در جمله روزه متوالی سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و وجوب نماز نافله و نماز جعفر طیار. ضمناً با موضوع نکاح منقطع (متع) مخالف بود و یکی از کاروانسرای شاه عباسی را که ملایی به نام دوست محمد در آنجا به اجرای صیغه نکاح منقطع می پرداخت بست و این عمل خلاف شریعت حقه اثناعشریه موجب اعتراض مردم شد و به شاه شکایت کردند. محمد شاه او را خواست. ولی بعد عصاو انگشتی بدو داد و روانه زنجان نمود. وی پس از پیدایش باب به وی گروید و موقعی که باب رادرضمن تبعید از زنجان گذراندند، ملا محمد علی خواست وی را ببیند. ولی باب به او اجازه نداد. مأمورین دولتی ملا محمد علی رادرحمان شب ورود باب به زنجان در راه حرکت ماکو، به تهران آوردند و وی رادرخانه محمود خان کلانتر تحت نظر قرار گرفت تا پس از فوت محمد شاه در لباس مبدل به زنجان رفت و فتنه ای عظیم برپا نمود.

ملا محمد علی از کلیه افراد بابیه محیل تر و خطرناک تر بود. زیرا نزدیک بود مشکل بزرگی برای مملکت ایجاد کند و آن اینکه با فرستادن نامه های متعدد به سفارت انگلیس و روس و عثمانی می خواست پای آنان را در این کشاکش وارد سازد. در گزارشی که وزیر مختار روسیه در 14 سپتامبر 1850 به دولت خود درباره فتنه زنجان فرستاده می نویسد: «رئیس آنها ملا محمد علی از سفیر دولت عثمانی سامی افندی و وزیر مختار دولت بریتانیا [بریتانیا] در طهران [تهران] درخواست مداخله کرد. ولی همکار انگلیسی من معتقد است که مشکل می توان باور کرد که دولت ایران به دخالت بیگانه در این امر رضایت دهد» (رجوع کنید به کتاب ایوانف به نام شورش بابیه سند شماره 16 و همچنین به کتاب امیر کبیر و ایران تألیف آقای فریدون آدمیت). تنها کفایت وقاطعیت عمل امیر کبیر بود که از دخالت خارجیها کاملاً جلوگیری کرد.

68

چنانکه ذکر شد، این باردوم بود که اورابه توسط شاه قلیچ خان به تهران آوردند و منجر به فرار او گردید. شهر زنجان از طرف باب به ارض «اعلی» ملقب شده بود؛ چه «زنجان» و «اعلی» از لحاظ حساب جمل یکسانند و ارض الزاء نیز به زنجان می گویند.

69

رجوع شود به مقاله سیاح و ناسخ التواریخ و نبیل زرنندی.

70

امیر کبیر نظرش این بود که مرد با کفایت و با جزیره ای رابه حکومت زنجان بفرستد تا کار زنجان را تمام کرده آتش فتنه ملامحمد علی را که به خود لقب «حجت» داده بود، به زودی فرو نشانند ولی شاه راضی نشد و روی ملاحظاتی قرابت و خویشی، امیر اصلان خان مجدالدوله پسر خال خود را بدانجا فرستاد و چنانکه در متن کتاب مفصلاً آمده است، بر اثر سوء سیاست و بی کفایتی وی، فرو نشانند فتنه بابیه در آن شهر طول کشید و کاری بدین کوچکی مدت چند ماه دوام یافت.

71

باز در حاشیه نسخه حشمت السلطنه نوشته است: «عجیب است از تاریخ نویسی مثل اعتضاد السلطنه که روز و هفته و ماه را می نویسد. ولی نمی نویسد که در کدام سال است» برای جواب به ایراد سطحی این کاتب بابی، باید گفت سال انقلاب زنجان 1266 ه. ق. است.

72

در نسخه مجلس، قلعه علی مردان خان آمده است.

73

در شماره بابیه زنجان خبر صحیحی در دست نیست. ولی آنچه مسلم است، چون سکنه این حدود اغلب مردم ساده دل و بی اطلاع از امور دین بودند، بیشتر فریب خوردند. طبق معمول ملامحمد علی آنها را به نوزده سنگرت تقسیم کرده و دستور داده بود که هر شب 19 بار «الله اکبر و الله اعظم و الله اجمل» بگویند. اندکی قبل از تسلیم دولتی، حجت مردان و زنان مجرد را به یکدیگر تزویج کرد و بیش از دو بیست دختر و پسر را به همین ترتیب به یکدیگر داد.

نبیل زرنندی، ص 449

74

عزیز خان حکم داد تا بوطالب خان رابه قصد کشت تازیانه بزنند. اگر شفاعت امیر اصلان خان نبود، قطعاً جان به در نمی توانست برد.

75

منابع بابی می نویسند که سید علی خان پس از یکی دو جلسه ملاقات با ملامحمد علی بابی شد. ولی کذب محض است. علت مسامحه، احتراز او از جنگ داخلی بود.

76

حسنعلی خان ملقب به امیرنظام گروسی از بزرگان و رجال سیاسی و ادبی دوره قاجاریه است که انشایی بسیار زیبا و خطی بی نهایت شیوا داشته و شیوه خط او بسیار معروف است. برای اطلاع بیشتر از زندگانی و حیات شرافتمندانه این مرد با کفایت شریف، رجوع کنید به مجله یادگار سال سوم، شماره 6 و 7

77

در کتاب کواکب الدریه این قضیه با تردید ذکر شده بدین ترتیب: «بعضی گفته اند که رستم دختری بود، نامزد مهرعلی نامی از بابیه و حجت (لقب ملا محمدعلی زنجانی) در اثنای حادثه او را عقد بست و مهرعلی را امر به عروسی داد و آن دختر با کثرت محبتی که به شوهر خود داشت، تن به جدایی در نداده در محاربه کمک می داد و معاون شوهر خویش بود و چون شجاعتی از او به ظهور رسید در میان بابیه به رستم مشهور شد.» و باز در همین کتاب اشاره شده که «بعضی از مورخین... حتی صورتی برایش ترتیب داده با اسلحه خصوصاً سپر و نیزه مصور و در اوراق تاریخیه مطبوع و منتشر داشته اند.» امامن - نگارنده این سطور - با همه بحث و فحصی که کرده ام امثال این اوراق (تاریخیه) را ندیده ام. در کتاب نیکلا، در شرح حادثه باب به نقل از منابع کتبی و شفاهی چنین نوشته: «می گویند از یکی از شاگردان پیر حجت دو دختر ماند: یکی زینب و دیگری شاه صنم. زینب از محمدعلی اجازه شرکت در جنگ یافت و لباس مردانه پوشید و رستمعلی لقب یافت. و در طی جنگ کشته شد.» در کتاب «ظهور الحق» لقب رستمعلی و شرکت در جنگ به نام شاه صنم ذکر شده.

کواکب ص 200، ظهور الحق ص 182، کتاب نیکلا ص 354 نبیل ص 439.

خواننده خوب متوجه می شود که چقدر در این مورد اختلاف است و بالنتیجه محل شک و تردید.

78

روایت مرحوم اعتضاد السلطنه و سایر مورخین تقریباً به همین مضمون است. اما بابیه می گویند که اسماعیل بزرگ و کوچک به علت قساوت قلب (آنهاچه بودند که بابیه با آن همه قساوت قلب دیگران هاراقبول نداشته و طرد کرده بودند!!) از نرد بابیه رانده شده بودند و به همین جهت خواستند ملا محمدعلی را به دست فرخ خان بدهند. ولی در بین راه، به علت مهتابی بودن هوا، مشهود و مأخوذ گشتند. فرخ خان را، زنی با کار دبه شکم زده کشت (قساوت قلبی در کار نبوده!!!) و اسماعیل بزرگ و کوچک نیز، به دست نورعلی بابی که خال ایشان بود، سر بریده گشتند. (قتل خواهرزاده آن هم بدین وضع فجیع، قساوت شمرده نمی شود!!)

می گویند که در هنگام استراحت اغلب نفرات دو طرف باید یکدیگر خرید و فروش می کردند. وقتی یکی از سربازان قلعه گوشتی به یکی از بابیه داد و گفت که بگیر، مدتهاست از آن نخورده ای، شخص بابی گفت: بیا و قیمتش را بگیر. سپس سر بریده اسماعیل را پیش وی انداخت.

کتاب نیکلا

79

پس از کشته شدن ملا محمد علی ، یکی از نزدیکان وی بنام دین محمد ریاست بابیه را به عهده گرفت و چون پس از تسلیم زنجان وی دستگیر گردید ، به انتقام خون سربازان اسلام ، قشون دولتی او را مجازات شدید نمودند. به این معنی که دور سر دین محمد را خمیر گرفتند و روغن داغ بر سرش ریختند تا مرد . کتاب نیکلا

80

مرگ ملا محمد علی در پنجم ربیع الاول 1267 یعنی نوزده روز پس از تیر خوردن اتفاق افتاد و دین محمد وی را شبانه در اتاق خود خاک کرد و برای اختفای امر اتاق را خراب نمود. ولی وقتی قشون اسلام قلعه را فتح کرد، سربازان به توسط حسین طفل هفت ساله حجت، محل جسد را پیدانموده و چنانکه در متن آمده برای عبرت دیگران و اطمینان قلب افراد مسلمان، با طبل و شیپور جسد او را گرداندند.

طبق نوشته میرزا مهدی خان جسد ملا محمد علی را به دم قاطر بسته در کوچه و بازار کشیدند و سپس وی را در بیابان افکنده طعمه وحوش و طیور نمودند.

مفتاح باب الابواب، ص 255

و در تاریخ نبیل آمده: «سه روز و سه شب جسد وی را گرداندند و سپس برای تماشا در میدان شهر نهادند.» تاریخ نبیل، ص 608

ملا محمد علی که در سال 1227 ه. ق. متولد شده، در هنگام مرگ در حدود چهل ساله بود. دوزن عقدی داشت: اولین به نام سلطان و زاهل همدان بود که پنج دختر و یک پسر از او داشت وزن دومش به نام خدیجه اهل زنجان بود که با طفل خود بر اثر اصابت گلوله توپ از بین رفت. پس از ختم غائله زنجان ، سلطان با اولاد خود دوزن صیغه (گویا ملا محمد علی صیغه را برای دیگران حرام و برای خود مجاز می دانسته) شوهر خود اسیرو پس از یک چند اقامت محبوسانه در طهران [تهران] در خانه محمود خان کلانتر به همراهی مظفر الدوله به شیراز فرستاده شدند و یکی از دختران وی را میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک وزیر فارس به زنی گرفت.

ظهوالحق، ص 185 و کتاب نیکلا ص 262-364

81

«... حاجی کاظم نام تویی ساخت و یکی از بابیه که یک دست در بدن نداشت، آن را به دوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز اردو رانشانه زدند و داس های برنده اختراع کردند...»

ظهوالحق، ص 181-182

صاحب کواکب الدریه به نقل از یکی از حاضرین واقعه زنجان نوشته: «در اواسط جنگ وقتی گلوله و سرب ماتمام شد ولی باروت و افری داشتیم، یکی از بابیه تدبیری اندیشیده دستور داد که گلوله از گل بسازند و آن را در روغن جوشانیده به کار برند... چنان دانسته شد که لطمه گلوله های گلین کمتر آلت فلزی نبوده. (ص 197)

82

حشمت السلطنه در حاشیه نسخه نوشته: «در لقب سیدیحیی شاهزاده اشتباه فرموده. پدرش سیدجعفر کشفی و خودش از طرف باب به «وحید» مقلب بود. عدد «وحید» با «یحیی» مطابق است. سیدیحیی را «وحید اصغر» و میرزایحیی را «وحید اکبر» گویند.

این حاشیه هم بی اشتباه نیست؛ چه وحید اکبر سیدیحیی بوده و وحید اصغر، میرزایحیی صبح ازل.

83

پدر سیدیحیی موسوم به سیدجعفر کشفی پسر آقاسید اسحاق علوی است. صاحب فارس نامه درباره وی می نویسد: «در حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند، در این قصبه (اصطهبانات) متولد گشته نشوونمانمود. در اوایل سن تمییز و اردنجف اشرف گشته مدت هابه ریاضیات شاقه مشغول گردید و ابواب مکاشفات را بر خود باز دید... نسخه تألیفاتش بین الانام مشهور است. موطن خود را در چهار جای قرارداد که هر چند سال در یکی از آنها دو سال توقف می نمود: اول شهر بروجرد، دوم شهر اصفهان، سوم شهر یزد و چهارم قصبه اصطهبانات... به حسب ظاهر برگ کتابی نه در خانه، نه در کتابخانه، نه در یزد خود نداشت و آنچه رامی گفت از حفظ خاطر بود و بیشتر اوقات آیه ای از کلام الله مجید را عنوان می فرمود و آنچه متعلق به آن بود به استدلال عقلیه و نقلیه بیان می نمود. در حدود سال هزار و دویست و شصت و هفت در بروجرد وفات یافت و «غاب نجم العلم» تاریخ وفات اوست.

از تألیفات وی تحفه الملوک و سنابرق ورق منشور، بلد الامین و کفایه است. فارسنامه ناصری

در نجف و اصفهان و یزد و تهران و بروجرد و اصطهبانات هریک، خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد و ارادتمندی شمار فراهم نموده با وفرت علم و عظمت و مکنات در بلاد مذکور می زیست. صاحب فارسنامه از اولادهای وی غیر از سیدیحیی یکی دیگر را به نام «عالی جناب قدسی انتساب، زاهد عابد سلاله سادات سیدمصطفی» ذکر می کند. دیگر از فرزندان وی سیدریحان الله است. کاتب نسخه حشمت السلطنه در حاشیه نوشته است: «جناب آقای سیدریحان مجتهد حالیه دارالخلافة و برادر آقاسیدیحیی است که فعلاً بر مذهب جعفری متمکن است، سنه رجب 1324»

سیدریحان الله در سال 1327 ه. ق. فوت کرده و چنانکه مشاهده می شود، فوت او 62 سال بعد از فوت سیدیحیی اتفاق افتاده است. یک برادر دیگر هم از سیدیحیی تا سال 1288 در تبریز حیات داشته به نام سیدروح الله. (رجوع کنید به مقاله شیخ محمد قزوینی در مجله یادگار، سال سوم، شماره 10)

84

بنابه عقیده بابیه، پس از جارجنجالی که باب در شیراز برپا کرد، محمدشاه سیدیحیی را که از افراد مورد اطمینانش بود، برای تحقیق موضوع به شیراز فرستاد و برای طی راه اسبی خاص بدو بخشید. سیدیحیی در شیراز به باب گروید و به توسط لطفعلی بیگ پیشخدمت مراتب را به محمدشاه اطلاع داد. سپس برای دعوت مردم به بدعت جدید، به بروجرد و لرستان و اصفهان و یزد و تهران و خراسان و قزوین رفت و برای ملاقات باب به ماکوسفر کرد و در مراجعت از این سفر باقره العین و سایر بابیه آشنا شد. حرکت او به شیراز برای تحقیق موضوع در سال 1260 ه. ق. و خروج او در مرتبه آخر از تهران برای برافروختن آتش فتنه نیریز در سال 1265 بود.

«آقایحیی دریزدجنگ نموده چندروزی باهالی شهرمیدان کارزارگرم داشت ودرآخرشکست خورده به طرف فارس فرارنمود.نمی دانم شاهزاده چرا این جنگ رامعترض نشده اند.»(حاشیه نسخه)

این مطلب صحیح است وسیدیحیی دریزدمواجه بامخالفت مردم وحاکم آن ناحیه شده به فساگریخت.

نبیل زرندی 369-376 ونقطه الکاف 224-232

85

درآن موقع بهرام میرزامعزالدوله ،ازحکومت فارس معزول وشاهزاده نصرت الدوله فیروزمیرزابه جای اومنصوب شده بود.اماچون هنوزحاکم جدیدبه شیرازنرسیده بود،درغیاب وی میرزافضل الله علی آبادی زمام حکومت رابه دست داشت.

86

علی عسکرخان برادرزین العابدین خان است که درهمین جنگ شهیدشدوپسرانش دستگیرگشتند.درمتن نسخه همه جاعلی عسکرخان آمده.امادرتاریخ نبیل زرندی(ترجمه عربی،ص 383)وفارسنامه ناصری،علی اصغرخان آمده وبه نظرمی آیدکه قول صاحب فارسنامه خودفسائی بوده صحیح ترباشد.امامحض حفظ امانت،ماعین متن راچاپ کردیم.

87

همچنین رجوع کنیدبه فارسنامه ناصری

88

طرفین مصالحه کردندوعهدنامه تأمین نوشتندوسیدیحیی ترک مخاصمه نمودوبه همراهی پنج نفربه اردوی دولتی رفت ودراردو،مهرعلی خان شجاع الملک نوری وزین العابدین خان،ازاوپذیرایی کردندوسه روزوسه شب سیدیحیی درآنجابود.

89

تفصیل قتل سیدیحیی چنین است که چون هنوزاهل قلعه تسلیم نشده بودند،تصمیم زین العابدین خان وسایرفرماندهان قشون براین شدکه سیدیحیی نامه ای چندخطاب به اهل قلم بنویسدکه آنان قلعه راترک گویندوبه خانه خورروند.سیدیحیی باطنامیل نداشت.ولی چون درچنگ نیروی اسلام بود،ناگزیرنامه ای دراین موردنوشت.اماازروی مکرونیرنگ نامه دیگری نوشت مبنی براینکه قلعه راترک مکنیدومتفرق مشوید.هردونامه را،سیدبه حاجی سیدعابدازطرفداران خوددادوبه اوسفارش کردکه درطی راه نامه اول راپاره کن ونامه دوم رابه قلعگیان بده.اما حاجی سیدعابدرا توفیق الهی رهنمون شده،پس ازاطلاع داده جریان به زین العابدین خان،نامه اول رابه قلعه می بردوبالنتیجه اهل قلعه متفرق می شوند.پس ازاین کار،چون عهدشکنی سیدیحیی ومکراوعلنی شده بود،زین العابدین خان وهمراهانش که هنوزدرمرگ برادروعزیزان خودسوگواربودندبه انتقام شهدای اسلام وعزیزان خود،سیدراکشتند.به این ترتیب که مردی از لشکر اسلام به نام عباسقلی به همراهی چندنفر از کسانی که خویشانشان به دست سیدیحیی وهمراهانش کشته شده بودند،من جمله آقاخان پسرعلی اصغرخان (عسکرخان)عمامه سیدیحیی رابرداشته دورگردنش پیچیدندوورا به اسب بسته درمیان آهنگ طبل ودف ورقص زنهادرکوچه هاگرداندندوسپس سراورابریده پرازگاه نمودندوبه شیرازفرستادند.

کتاب نیکلا، ص 40

طرفداران اورانیمی در نیریزونیمی در شیراز کشتند و دو پسر خردسال سیدرابه بر و جردن زدند و جانشان سیدجعفر فرستادند. در تاریخ هلاک وی اختلاف است. در ترجمه مقاله سیاح (تالیف عبدالبهاء و ترجمه براون، ص 253) روز 27 شعبان یعنی همان روز بعد از هلاک باب نوشته شده، ص 17. در تاریخ نبیل عربی، ص 396 و فارسی ص 520 روز 18 شعبان آمده که سهوبه نظری رسد.

پس از هلاک سیدیحیی، بابیهایی نیریز مترصد وقت بودند تا اینکه در روزهای عزل فیروز میرزا وانتصاب طهماسب میرزا مؤیدالدوله، زین العابدین خان رانا جوان مردانه در حمام کشتند و در مقابل قشونی که از شیراز برای سرکوبی آنان آمد، دم از مقاومت زدند. اما قوای دولتی آن رانکوب و مخدول کرد. سه جوال از سرهای آنها را به شیراز فرستادند و قرار بود که سرها را به تهران بفرستند. ولی به محض وصول به آباده، از تهران دستور رسید که همان جاسرها را مدفون کنند.

کواکب الدریه، ص 215 و 216

با همه این مراقبتهای مداوم و قابل تحسین قوای دولتی، باز هم بابیهها از توحش دست بر نمی داشتند. چنانکه یک شب از مقر خود بیرون آمده به نیریز رفتند و محله سادات آنجا را بهانه اینکه زنان ایشان به جسد سیدیحیی بی احترامی کرده اند، قتل عام نموده سی نفر از آنها را پاره پاره کردند و بدین ترتیب برخلاف انسانیت و جوانمردی، ذریات رسول اکرم (ص) را به معرض هلاکت در آوردند.

90

«رسم میرزا علی محمد باب بر این بود که هریک از مریدان خاص خود را لقبی می بخشید که بانام او از حیث عدد مطابق باشد. چون «شیخ علی» با «عظیم» تطابق عددی دارد، وی را «عظیم» لقب داد و شاهزاده مسبوق نبوده که می نویسد «خود را حضرت عظیم لقب کرده بود.»

حاشیه نسخه

درست است. زیرا «عظیم» (ع+ظ+ی+م=70+900+10+40=1020 و «شیخ علی» (ش+ی+خ+ع+ل+ی=300+10+600+70+30+10=1020)

91

این شخص برادر همان فرخ خان است که از طرف امیر کبیر مأمور سرکوبی ملا محمد علی حجت در زنجان بود و تفصیل جنگ و قتلش که ناجوانمردانه به دست بابیه صورت گرفت، در متن کتاب گذشت و باز همین شخص بود که بقایای جسد باب را از خندق کنار تبریز در بر بود (به عقیده بابیه).

«حاجی سلیمان خان باداوزه تن گرفتار شد و ایشان را دست و گردن بسته به نیوران آوردند. صدر اعظم حاجی سلیمان را مخاطب ساخت که بی شک تو زاده زنانی و مستحق هزار گونه عذاب و عنائی. نه آخر گوشت و پوست تو و پدر و مادرت و از نان نعمت به پادشاه پیوسته و یک کرورتومان به خرج پدرت و یحیی خان و برادرت و فرخ خان هدر شده و از این برزیادت، برادرت و از زنجان جماعت بابیه به جان امان ندادند. اگر تو با او برادر بودی و از پشت یک پدر بودی، در خونخواهی برادر چه کردی؟»

ناسخ التواریخ

92

غرض همان عزیزخان مکرری سردارکل است که ترقیات سریع خود را مهون توجهات امیرکبیر بود و جمله معروف «عزیزابیان عزیزت کنم» جمله ای است که علی المشهور امیرکبیر به او نوشته و قصدش انتصاب او به ریاست کل قوای نظامی ایران بوده است. (برای اطلاع بر شرح حال وی رجوع کنید به ملل و نحل در آسیای مرکزی ص 202 و مجله یادگار سال چهارم، شماره 1 و 2)

93

حاکم طهران [تهران] و معاون عزیزخان سردارکل است که چندسال بعد از این واقعه به علت گرانی و کمی نان در پایتخت به امر ناصرالدین شاه طنابش انداختند.

حاجی علی خان اعتماد السلطنه هم همان است که در ابتدا ناظر خرج خدیجه خانم زن محمدشاه بود و بر اثر سوءاستفاده مورد توبیخ میرزا آقاسی واقع شد و مطرودا به عتبات رفت و امیرکبیر او را دوباره مورد توجه قرارداد. اما این مرد به پاس آن خدمات عهده دار قتل امیرکبیر شد و در حمام فین کاشان آن را در مرد بزرگ رابه ترتیبی که در کتب تاریخی مضبوط است، به هلاکت رسانید. لقب وی ابتدا حاجب الدوله فراشباشی و بعد در حکومت خوزستان صنیع السلطنه و سپس اعتماد السلطنه بود.

مستوفی الممالک یعنی میرزا یوسف آشتیانی که مطلقاً به عنوان «آقا» نیز خوانده می شد. وی سالهای سال عهده دار منصب استیفا و جمع و خرج مملکت (به اصطلاح امروز وزارت دارایی) بود و یکی چندنیز به صدارت عظمی رسید، بعد از صدارت مشیرالدوله میرزا حسین خان قزوینی یعنی از 1290 تا 1303 که فوت کرد.

94

نظام الملک یعنی میرزا کاظم خان پسر ارشد و نایب (معاون) میرزا آقاخان نوری که شخص اخیر عنوان «شخص اول مملکت» به خود می داد و بالطبع نظام الملک هم شخص دوم بود. نظام الملک در دوره اقتدار پدر به وزارت ولیعهد ایران معین الدین میرزا پسر ناصرالدین شاه رسید و اقتدار فراوانی یافت. اما با مرگ آن طفل خردسال و افول کوکب بخت میرزا آقاخان، او نیز در محاق فراموشی افتاد. (رجوع کنید به مقاله نگارنده در مجله یادگار، سال سوم، شماره 10)

95

میرزا سعیدخان گرمودی وزیر دول خارجه بود (1295-1290 ه.ق) و یک چندنیز تولیت آستان حضرت رضاعلی ساکنه الف التحیه و الثنار داشت. برای ترجمه حال وی غیر از کتب تاریخی قاجاریه رجوع کنید به مجله یادگار، سال اول، شماره ششم.

96

میرزا محمد صادق تبریزی از مریدان تندسید باب بود. چون مرشدش کشته شد، وی تصمیم به انتقام گرفت و محرک وی بیشتر همان ملا شیخ علی بود. این جمع مدتی با سلحه ای که در زیر لباس مخفی داشتند در شهر تهران به کمین ناصرالدین شاه نشستند، ولی موفق نشدند. بالاخره این محمد صادق در نیاوران سوء قصد علنی کرد و کاربدان جاکشید که در متن گذشت. وی را در همان نقطه سوء قصدشقه کرده به دروازه ها آویختند. تعداد کسانی که در نیاوران عامل سوء قصد بودند، بالغ بر دوازده نفر بود.

کواکب جلد اول

مرحوم سرتیپ عبدالرزاق خان بغایری که شخص شریف و معمر و مطمئن و مسلمان امینی بود، پس از اطلاع از اشتغال این جانب به مطالعه تاریخ حوادث مربوط به باب، یادداشتی به این مضمون برای بنده فرستادند:

«از مرحوم پدرم شنیدم که: مادر نیاوران بودیم و خبر آوردند که ناصرالدین شاه راتیر زدند. ما بسیار وحشت کردیم که شهر به هم خواهد خورد و نمی توانیم به شهر مراجعت کنیم. بلافاصله خبر دیگری رسید که تیر به شانه شاه خورده و نمرده است. پس از مراجعت به شهر معلوم شد که شخصی عریضه به شاه داده (وسط راه تهران در هنگام عزیمت به شکار) و شاه خم شده که عریضه را بخواند، از عقب برای او تیر انداخته اند. ولی به شانه اش اصابت کرده و از ترس از اسب به زمین افتاده و شخص عریضه دهنده قمه کشیده که شاه را بکشد. ولی اطرافیان ملتزمین رکاب شاه، او را گرفته فوراً به هلاکت رساندند و کسی را که تیر انداخته بود، زنده گرفتند و آنچه او را با شکنجه و عذاب استنطاق کردند، اظهاری نکرد و مطلب را ابراز ننموده عاقبت او را شقه کردند و از دروازه ها او یزان نمودند و مردم دسته دسته به تماشای او آمدند. در وسط جمعیت، بچه ای بی اختیار فریاد زد که ای وای، صادق خودمان است. بچه را فوراً گرفته از او تحقیقات کردند که این صادق با چه اشخاصی رفت و آمد و سروکار داشته و بچه، اشخاص را به اسم و رسم نشان داد و خانه ای را که محل اجتماع آنها بود گفت و معلوم شد که محرک صادق، بابیه بوده اند.»

حاجی میرزا جانی همان مؤلف کتاب معروف نقطه الکاف است. وی یک باردیگر هم درمازندران دستگیر شد، ولی با پرداخت فدیة آزاد گردید، تا در این حادثه به مجازات رسید. تألیف وی از بسیاری جهات کودکانه است. ولی از لحاظ احتوای بر بعضی اسناد و نصوص مهم است و مورد نفرت شدید بهائی ها.

97

«ملاعلی صحاف از خدام محترم حضرت معصومه علیها السلام و منصب او در سرکار صحافی بوده و یکی از اعیان قم محسوب می شد. نه اینکه صحاف بازار باشد. شرح حال ملافتح الله در کتاب تاریخ بی غرضی ثبت است. هر که خواهد رجوع فرماید.»

حاشیه نسخه

غرض از این تاریخ بی غرض معلوم نشد و چون نویسنده نسخه به طور قطع بابی بوده نظرش مسلماً به یکی از کتبی است که آنها در این باره نوشته اند و به نظر کاتب این نسخه «بی غرض» آمده است.

98

«حاجی سلیمان خان تبریزی که کاشانه اش آشیانه فساد انگیزی بود با قاسم نیریزی که مدعی نیابت سیدیحیی بود، بعد از آنکه اعضای ایشان به واسطه شمعیهای افروخته مهبط انوار گردید، هر یک به چهارپاره بردار شدند.»

حقایق الاخبار ناصری

آواره در کتاب کواکب برای حاجی سلیمان خان آثار ادبی قائل شده و مسمطی از او نقل کرده است و این تنهامؤلفی است که چنین مطلبی نوشته است.

99

شعری از سعدی است و غزلی به مطلع:

چه کندگوی که عاجز نشود چو گان را

چه کند بنده که گردن نهد فرمان را

وبعضی گویند که این شعر را می خوانده:

کاش می آمدوازدور تماشامی کرد

آنکه دائم هوس سوختن مامی کرد

واین شعر از میرزا طاهر نائینی است.



سید حسین یزدی همان است که با سید علی محمد باب در حبس ماکو و چهریق بود. در هنگام قتل باب، وی از باب و مذهبش تبری کرده تف به صورت او انداخت و از کشته شدن نجات یافت. تا آنکه جزو سوء قصد کنندگان 28 شوال کشته شد. وی نویسنده و منشی باب است و ترهاتی را که اومی بافته و وحی می خوانده وی کاتب بوده است، از جمله کتابی را که باب، بیان نامیده.

101

صاحب حقایق الاخبار درباره این وقایع می نویسد: «...هریک از نامبردگان راجماعت مجاهدان فی سبیل الله قره الی الله، و طلبالمرضاه انواع سیاسات و عقوبات به دار بواری و خسار فرستادند.»

102

چداربالکسر چیزی که از ریسمان و چرم شازند و دست و پای استرید فعل به آن بندند و اشکل نیز گویند. (فرهنگ رشیدی)

103

تولد اعتضاد السلطنه در حدود سال 1233 یا 1234 هجری قمری است.

104

حکیم قآنی از شعرای متوفی در سال 1272 صاحب دیوان اشعار معروف و کتاب مهم پریشان درنثر.

105

از مترجمین دارالفنون و ملقب به ملک الشعرا عراق.

106

صاحب کتاب معروف گنج شایگان که خود را از احفاد شیخ زاهد گیلانی معروف می دانسته (متوفی به سال 1275).

107

از زندگانی وی اطلاعی به دست نیامده.

108

برادر ملا محمد تقی هروی یعنی کسی که برجسد باب نماز گزارد. میرزا عبدالرحیم در گرفتاری بابیه دستگیر شد ولی به شفاعت اعتضاد السلطنه اجازه رفتن به عتبات یافت.

109

میرزا فتح الله معروف به ذوقی اصلا از مردم بسطام بوده و گذشته از عربیت و ادبیت در ریاضی و خط نیز دستی توان داشته.

110

اکر (به ضم الف وفتح کاف) یکی از صیغه های جمع کره به ضم کاف است.

111 و 112

دونفر از ریاضی دانان معروف یونان.

113

میرزا ابوالقاسم امام جمعه برادرزاده و داماد آقامیر محمدی مهدی همان کسی است که فتحعلی شاه پس از ساختن جامع سلطانی، وی را برای پیشنمازی مسجد از اصفهان خواست. (در 1248 ه.ق)

114

ملاشیح علی از شاگردان طریقه سید کاظم رشتی است. وی به وسیله ملاحسین به باب گروید. در ایام حبس باب وی با ملاقات و مکاتبه واسطه باب و مریدان گردید و در تهران دائمابابیه رابه قیام و فتنه تحریک می کرد. لقب عظیم راکه بر حسب حساب جمل باشیح علی مساوی است، باب به اوداده.

115

خواهر اعتضاد السلطنه خاور سلطان خانم زوجه میرزا نظر علی حکیم باشی بود. شخص اخیر به علت بلند پروازی و خیالات دور دراز در اواخر عمر خود مورد خشم محمد شاه قرار گرفته به قم تبعید شد.

116

یعنی میرزا محمد باشی ناصرالدین شاه معروف به حکیم فیلی مؤلف کتاب الانوار الناصریه. (نقل از جمله یادگار، سال دوم، شماره اول)

117

یعنی میرزا عباس بسطامی شاعر معروف.

118

محل مجازات مجرومین و قتل بابیه در میدان معروف به تخته پل بود که در آن روزگار اختصاصی به مذبح گاو و گوسفند داشت و چون «فی الوقایع بس ناشایسته بود که مبتدای دربارارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد». به امر ناصرالدین شاه دار رابه مخارج شهر (میدان پاتوق کنونی) نقل کردند. سپس اطراف میدان تخته پل راکه امروزه به سبزه میدان معروف است، دکاکین و حجرات بنا کرده و «این مکان لایق راسرایی دولتی و تاجرنشین» ساختند. (روضه الصفا)

چون در این واقعه هفت نفر از بابیه گرفتار و کشته شدند، بابیه آنان رابه نام شهدای سبزه می خوانند. از این هفت نفر، مهم تر از همه حاجی سید علی شیرازی خالوی سید علی محمد باب بود. محل دفن این اشخاص در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم بود و گویا همان جاست که بعدها امین السلطان میدان معروف به اسم خود راساخته است.

119

واقعه سوء قصد نیاوران که در روز یکشنبه 28 شوال 1268 اتفاق افتاد.

120

«... صدراعظم او را بشناخت. فرمود همان نیستی که در کاشان نزدیک من شتافتی؟... باز این چه فتنه بود که آراستی؟ بامن بگوی به خانه سلیمان خان چرافرتی و با جامه علما، جام خمر چرافرتی؟ چون ملاشیح علی رامجال

انکار نبود، عرض کرد که چون درخانه سلیمان خان مقرر بود که یک تن از اصحاب رابه نام اباعبدالله الحسین بخوانند، بدانجاشدم تابدانم اگر درخور این مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمرخواره و شراب باره نیستم لکن چون بدانجاشدم واصحاب به کار خمر و شراب بودند، دل ایشان راشکستن رواندیدم، پس، جامی گرفتم و در کشیدم...»

(ناسخ التواریخ.)

121

آدم اصطلاح و عوامانه به معنای مستخدم و خدمتکار است.

124-123-122

در اثر اشتباهی که در ترتیب شماره هارخ داده متأسفانه این شماره هادر خود متن نیامده است.

125

صفحه 252 تا 259 همان کتاب.

126

ترجمه موقوف الانتشار کتاب نیکلا حاشیه صفحه 31 به همین علت است که بهائیهابه شدت از کتاب نقطه الکاف نفرت دارند و همین دشمنی تعصب آمیز باعث شد که از انتشار کتاب جلوگیری به عمل آید. زیرامطالب ونصوص آن کتاب، بطلان ادعای میرزا حسینعلی را ثابت می کند.

127

راجه به جسد هورقلیائی رجوع شود به مقدمه براون بر نقطه الکاف و کتاب شیخیگری تألیف نیکلا.

128

قرآن کریم، سوره 22، آیه 7.

129

رجوع شود به قصص العلمای میرزا محمد تنکابنی.

130

نقطه الکاف، صفحه 142-141.

131

بهائیکری، تألیف مرحوم کسروی، ص 85.

132

سه نفر از علمای مذهب شیعه که به دست مخالفین مذهبی خود به قتل رسیده اند، لقب «شهید» یافته اند. شهید اول شمس الدین ابوعبدالله محمد بن جمال الدین مکی صاحب کتاب معروف اللمعه دمشقیه است که به اختصار «لمعه» خوانده می شود. وی در سال 734 هجری قمری متولد و به سال 786 در دمشق کشته شد. شهید ثانی شیخ زین العابدین علی بن شیخ انور الدین احمد العاملی مؤلف شرح معروفی است بر لمعه که مطلقاً به نام شرح لمعه خوانده می شود. تولد وی در شوال 911 و قتلش در 966 بوده است. پس از وی در باب تعیین شهید ثالث اختلاف است حتی قاضی نورالله رانیز شهید ثالث خوانده اند.

- 133
کتاب نقطه الکاف، صفحه 179-190.
- 134
نقل از مکتوب یکی از دانشمندان اهل بدشت در جواب نگارنده این سطور.
- 135
مجموعه رسمی اسامی ده های ایران منتشر شده از طرف اداره کل آمار.
- 136
متن همین کتاب. مورخ بهائی در این باره مینویسد: «موافق مذاق و روش خودطاهره به کسرتقالید و حدود و حل اوهام و قعود قیام کرد...» تاریخ ظهور الحق.
- 137
کواکب، جلد اول، ص 282.
- 138
چون عباسقلی خان هم اصلا از کمرو د نور بوده.
- 139
کواکب، ص 284.
- 140
ایضاهمان کتاب.
- 141
رونوشت این لوح استخلاف به خط ازل در کتاب نقطه الکاف در مقابل صفحه «لد» مقدمه چاپ شده واصل سندبه خط سیدعلی محمدباب است.
- 142
کتاب ایقان ص 207-209.
- 143
کواکب، ص 350.
- 144
به لطایف الحیل حاج میرزا موسی را واداشتند که تمام هستی خود را به میرزا حسینعلی بخشید.
- 145
سیدعلی محمدباب، هرچه راکه بوی بد داشته منع شدید کرده بود، مثل سیروپیاز.
- 146
اگر کار میرزا یحیی حقیقتی داشته، نسبت به میرزا حسینعلی بوده والا چنانکه گفته شد، همه آنان بدعتگذاران بوده اند و سراسر مردمی مرتد وی دین.

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.Bahaismiran.com

تماس با کارشناسان پایگاه :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

ارتباط با مدیر پایگاه :

info@bahaismiran.com

bahaismiran@yahoo.com